

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلسین و هیئت‌المرام ۱۳۱۱ - مجلسین می‌وچون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۶
موزه عهده تا نوار فرشته می رسد به همین جهت مسیح و کست
پوسته امر و غیره، ظاهر می رسد و کست مسیح

کله تازه و کله مسیح و کله مسیح
نیم عدد مسیح و کله مسیح
موتور برق مسیح و کله مسیح
کله مسیح و کله مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود
مقدرت تاج را به قیمت های مناسب در ضایعت
بخش عرضه می دارد.
برقیون ۲۶۷۷۶
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کله مسیح
برق مسیح و کله مسیح
کله مسیح و کله مسیح
آدرس: چوک بریس میدان اوچوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمت

انواع تایر و پرزوات هرگونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار میدهد.
آدرس: چوک شله جلال آباد

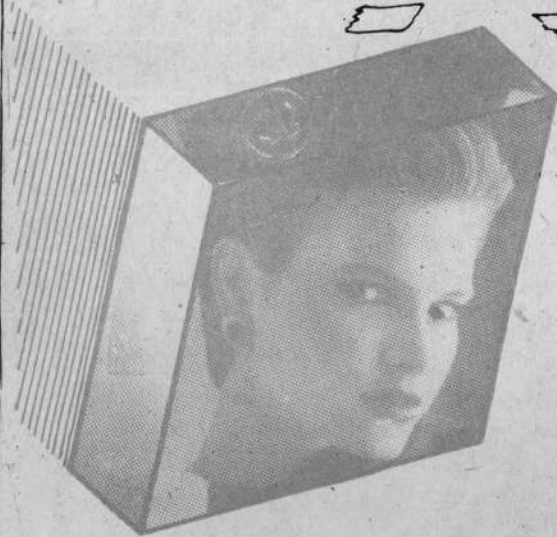
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامانسه و لفظ مود صورت خانواده با
 انواع لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
 زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کفشها از مشهورترین
 کمپنی با عطرهای تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
 عرضه میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
 روضه مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانوادهها
 درخشش و با کیفیت
 عطریات تازه رسیده

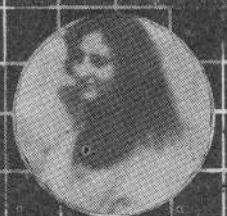
آدرس: زرعونه میدان تجرود

کورس هنری مشقی

در مفاصل مختلف خط را با مشقهای گوناگون در دست و پا و در تمام اجزای بدن
 شمرده و در تقسیمات گوناگون به رسمت و در تمام اجزای بدن به رسمت و در تمام اجزای بدن
 آدرس: کاوه ۴ چهارمین بیدار در بیدار



صفحه (۲۱)



صفحه (۵۰)

پوری

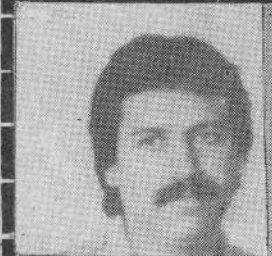
خ ۱۸

عرقان و تصوف

صفحه ۱۲

بنای پیری

خ ۲۴



سیا و سوت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریح اتحادیه روزنامه‌ایستان ۱۰

مدیرمسئول: دکتر کاظمین
 تلفن: ۶۱۲۰۱
 معیار: آصف معروف
 تلفن: ۶۲۷۰۲
 سوبور: ۶۱۸۷۸
 ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۹

خطاطی: کبیر امیرحسین نامی
 ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود
 تاپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهل"
 محترم: محمدگل

ادرس: مکرهون سم بلان (۱۱۰۶)
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی
 حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر ۸
 دایمانستان بانک

زیرنویس: تحریر:
 یاری: سعیدی
 محمود: حمیدی
 عبدالله: ساداتان
 رهنورد: ریباب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معاینه وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.

تولونه پنهان



بجا وید رانج و نیر رانج



آر افولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قدسوی بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشترن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گسوری دختران وجود دارد و همبسان .

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

درکابل

پهلو

پهلو



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گشته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات
 را رهنمایت گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت
 سبت گرفته است.
 - نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شتابد.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسرا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریبا -
 نمان تمام جا نهم مناوزه بدون التماس

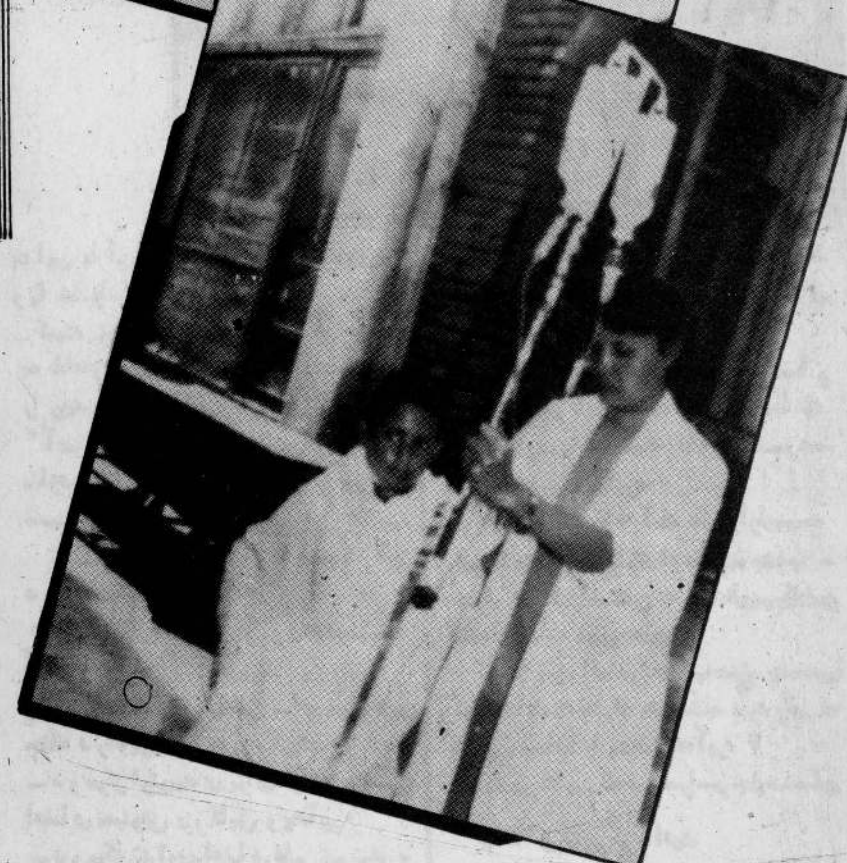


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها محقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکیبه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.
 نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 موروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:
 "امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانسی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزاد زاده است
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشیسم مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."
 نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا' مل میگوید: از وقتی مسن
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا' مل میگوید: از وقتی مسن
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.
 درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظارن
 میگردد.
 آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید:
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نورو میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."
 به همه اتاق ها سر میزنم. از میان
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشکال
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
نست . راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ
پر شمس های را در نور دیده اسف کند:
از ابتدایی باورهای بشری (به هر
نحو و دلهلی که بوده) تا پرتین -
معتقدات و هرچه رابه ناپایی نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم . آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود .
است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
معاهد گراهی گرفته اند و تهنکان آب بقا
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته
اند و جوینده گان رهش ها طریقی
دیگر . . . ؟

و اما آن سفر پر باره با لند
و حجبی . . .

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانقی ابعاد
متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمانان
قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد
ین محمد بلخی " روس " شهبی برای پیش
خواب " نردبان آسمان " رادیده بود
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سپیده دم زنده گی خیزش علاست
راهداری باورش راه دست راست
یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها
نقطه بی و پر از مقاطعه هاست و یا
" خطی " و یا رنگ و یا هم " حجبی " و پر بار
بدون شبهه هیچیک از این مسویرها ،
خط مستقیم " این کو تا هتین واصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همبشوندی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهگذارها را بامتا به
بی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه ایمن
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دگما عکاسیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفرمودی داشت ه نه افقی . به مزه بمرآج آماج باید رفت و زود رفت ه بدون آن که به گفتن و رتو شته اندیشید . یا هر هسه بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس .
 قدم به قدم بایستی همین را دانسه که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا زاین - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .
 باری برگردیم به عاشقانه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :
 یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد ه به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :
 الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب ه تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .
 این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :
 "ضایع ازلی" ، "اعراف بر خوطر" ، "نیل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای نخواهد بود" .
 مرثا " اعتقادی قز لزل و داغش

یک سفر عمودی

پیشه با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی " یا "آنانی" که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :
 همه کی پیشه هم بسته ه هم میروند و از یک پیشه :
 - علوم سریه .
 - مذهب و کلام .
 - فلسفه مرز تخیل و تمقل .
 - عرفان و صوفیگری .
 اینک با کوتاه سخنانی هه الفاظ بسیار فشرده بهرامین سه مقولسه

موهبت خاص " را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :
 هر که شد محرم دل در حرم یارماند و آنکه این کار ندانسته در آنکا رحماند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :
 انبیا عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندنگان خاص خدا " قدرت اشراق بر خوطا طبر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه الهمرض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده کی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهی :
 " ستاره گان را همیشه انزاع و تمویل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

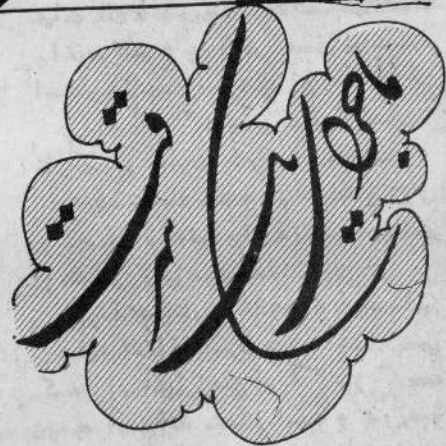
مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشه ه همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گرد دده طبیعت و حیات را که دنیا میبویند ه قداست عظیمه و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب است و ما خصه جوهری آن .
 و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند ه را " ما میافزاید :
 هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . به همین سبب مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطالع ثواب استکو سر کشی گناه . از عالم دوزخ تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده ه برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از پلانی که بیشتر تشبیه شده است - نباید زیاد تریه مصرف ببرد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند - در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوس گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالپاز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند ، هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیمراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمد هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکسرفزون پول یاد شده ، معادل پنجمد هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمد هزار افغانی ریسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و ریسته مینمایند بدون سروصدا ، با بای پیاده ، آن چا را ترک گفته ، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم ، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمد هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمد فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند - نه دیوار کمی ، فقط کمی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجمد فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای پلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات - این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دوهمدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند . کارمند جنایی وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحادنه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسیل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگرداند خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خود - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهائیش
 فنای تبخیری همی زند ز داشت ، که سرشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین بداهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کاجویی هاویس مبالاتی به انسان و مقام اونانی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و یا استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیث مستوه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیاتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

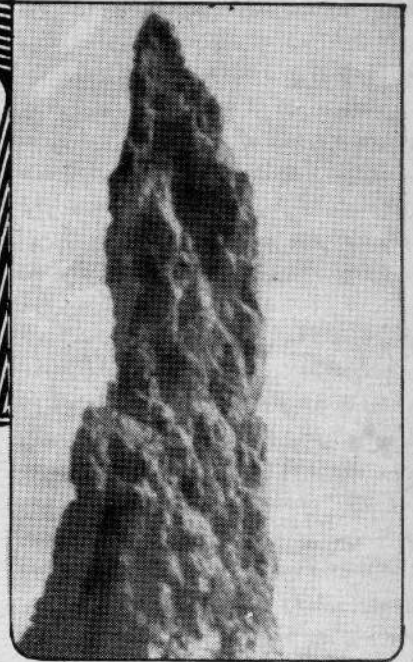
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین سی بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكی ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكی ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكی څخه د پوزيات دي له همكی څخه نه شي ليدل كيدا ي .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكی ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسا يي هيڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكی ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكی څخه د پوزيات دي له همكی څخه نه شي ليدل كيدا ي .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري او د لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حرکت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتوشمير د پوزيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندلو ونيكولخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . يوزيات شمير د دغو ستورو ستروگنه ليدل كيزي علت يي دادي چي له همكی څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكی څخه د لمر واټن : له همكی څخه د لمر واټن د ستورو پيژندلو ونيكولخوا يوسلو پنځوس مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكی ته رسيدزي .

تعمیرات

گاتا

برخي يعنې ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چي گاتا منظوم شكل لري او د اوستا نوري برخي د نثريه ډول دي او - نثري شكل لري .

د يادولو وړ ده چي اكثره كتابونه چي د آريائيانو د ژوندانه لومړني تاريخي د وروته منسوبيزي د نظم او شعر په شكل دي او د وخت په تيريد وسره يي خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثري شوي دي .

د اوستا د كتاب څلورمه برخه چي د - ((پست)) په نوم ياد يزي اوس هم د شعري كيفيت او روح لرونكي د اوستا بنكاري چي دغه برخه هم په لومړي سر كي په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) كلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چي په اصل كي گاتا او په بهلوي ژبه كي گاس تلفظ كيدا او بيا وروسته په دري ژبه كي تري ((گا)) جوړ شوي دي چي د مكان او زمان د ظرف په حيث استعمال يزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له يوشمير خبرو څخه متشكه ده چي د ((ها)) په نامه ياد يزي . هره ((ها)) په يوشمير قطعو او تړنو ويشل كيزي چي هره تړنه د - ((وچ شتي)) او هره مصرع د - ((امن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعي ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - توتو او ۸۶۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د يوه مخانگري ليكني سبك لرونكي دي .

د هغو كتابونوله ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه او نوميالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خواليكل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم كتاب دي چي د ((ويدا)) له كتاب څخه وروسته يي د دويم آريايي كتاب په حيث پيژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه برخه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- پينا
- ۲- ويسپر
- ۳- وند ياد
- ۴- پست
- ۵- کوچني اوستا .

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپو كي چي له پينا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصليه برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او ونيكولو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يي ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شكل كي لکه د ويدا سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يي اكثره برخي په اوسني يعنې منشور شكل اوستي دي او يعنې تغييرات پكي منع ته راغلي دي . ويل كيزي چي دغه - تغييرات عمدتاً د سانسانياتو په دوره كي په اوستا كي پيښ شوي دي .

هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه كي د دري سوه زره كيلومتره دي . كه چيري به د دري سوه زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې كه چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري كيم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته به همدغه واټن كي اوږدل كيدا ي شي .

كهكشان :
كهكشان د يوزيات شمير ستورو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په كيهان كي د پيركهكشانوز - وجود لري چي هريوي په متوسط ډول - دوه سوه مليارد ستوري لري .

د دغو ستورو له ډلي څخه يوشمير لكه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نور له نوري او تودوخه توليدونكو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همكی هم له همدغي د وياي ډلي څخه شميرل كيدوي .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو د ورپيښونو په وسيله د نوري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيكي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارد څخه زيات كهكشانونه وپيژني .

د دغو كهكشانونو يوشمير زمين له كهكشان څخه يوليارد نوري كلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټكل شوي دي .

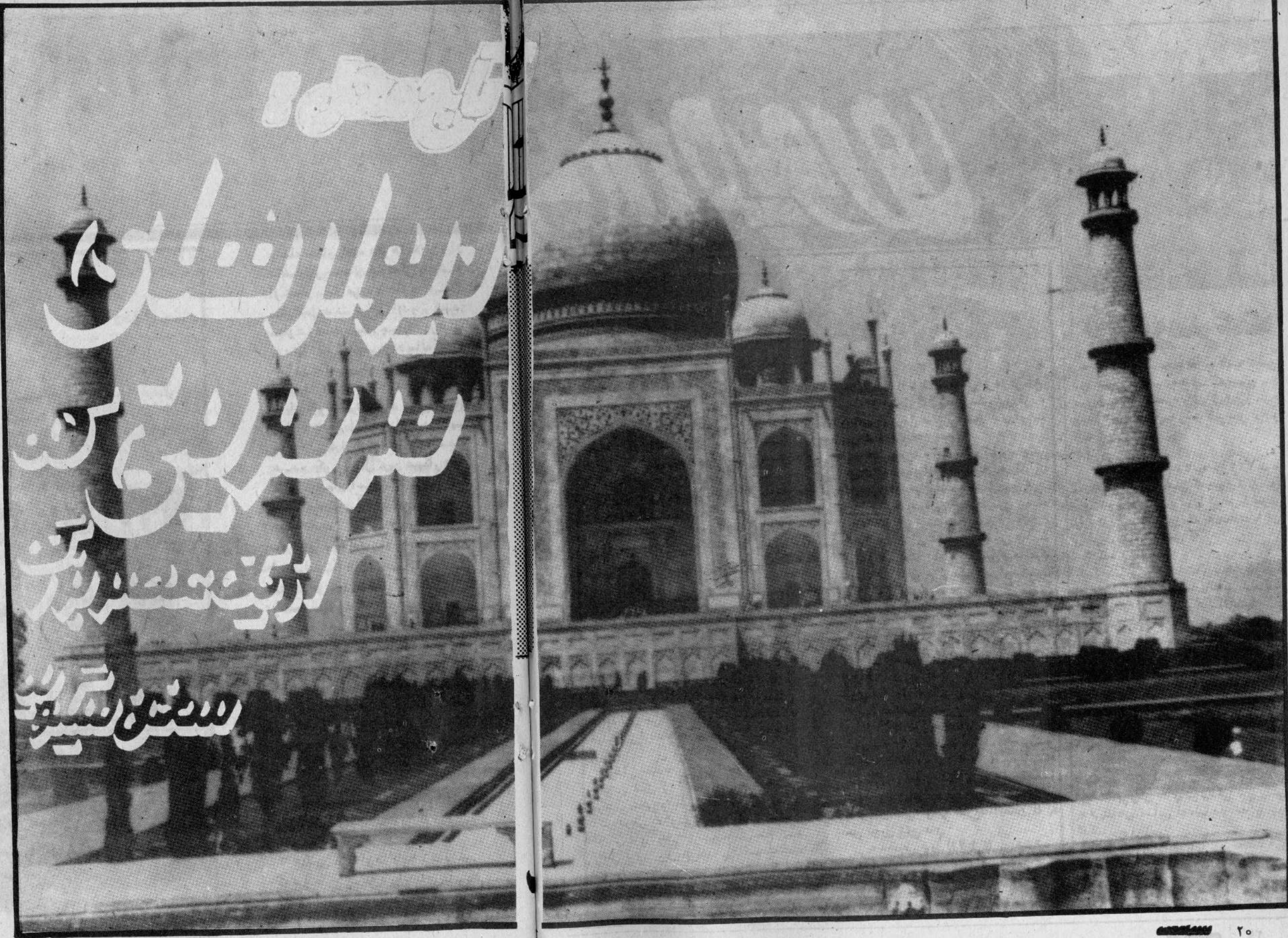
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د موعه
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 میرسانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود وچاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .

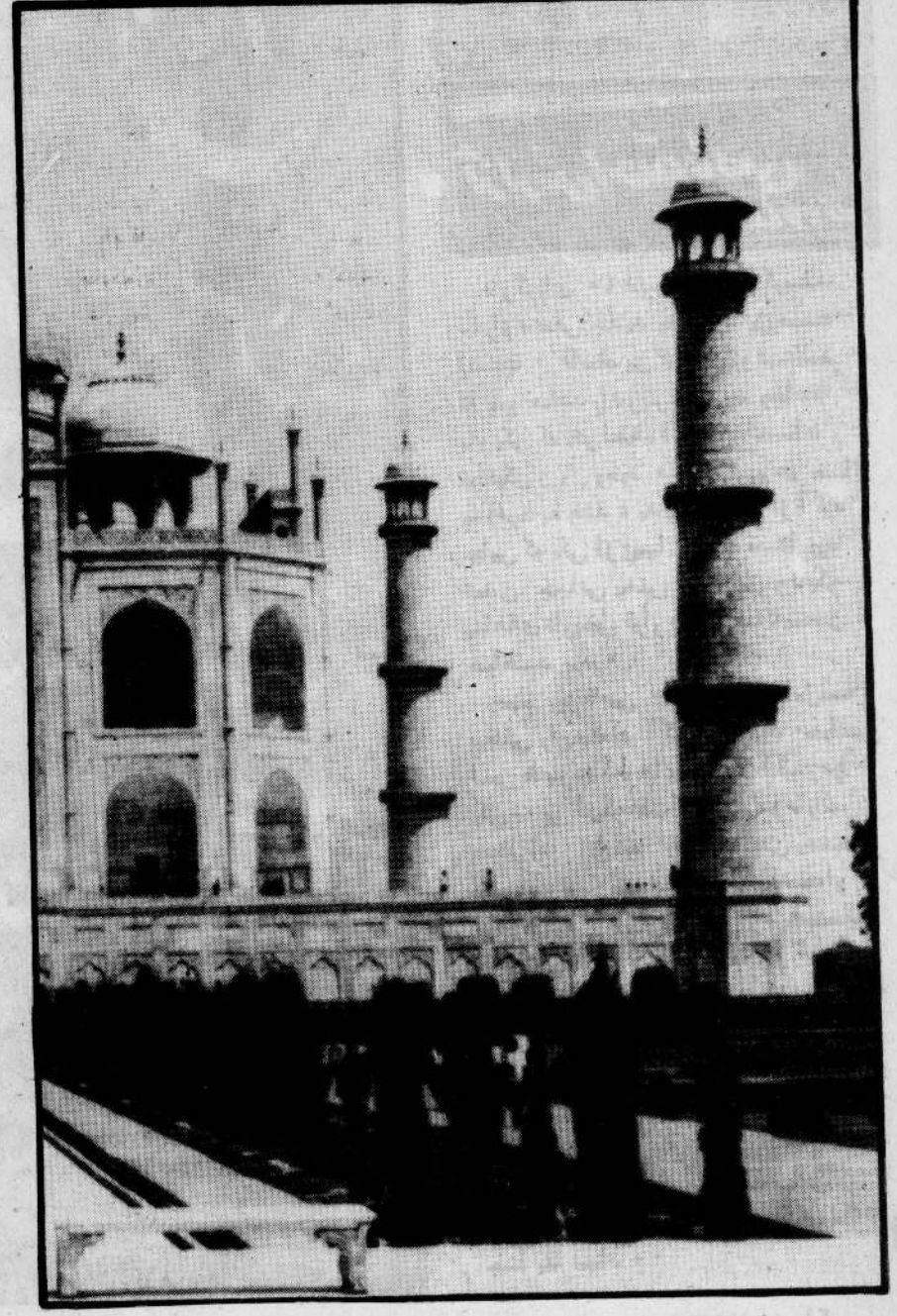


تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

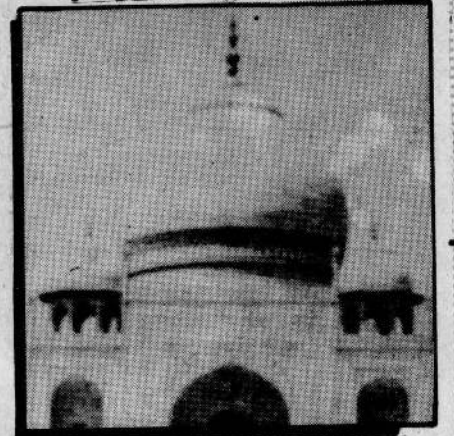
دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه نهاد
 داشت در بهست و یکساله کی با آنکه
 از همسر سابق فرزند ی داشت هبا
 ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد.
 ممتاز در هجده سال چهارده فرزند
 به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی
 هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا
 می آورد در گذشت . شاه جهان
 به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز
 محل ه تاج محل را احداث نمود . این
 بنای عالی که از مرمر خاص ساخته
 شده یکی از کامل ترین شهرکار های
 معماری جهان است سه هنر مند
 طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند :
 استاد همی ایرانی ه جبر و هندو
 و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو
 از فرانسه . برای احداث این بنا
 صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د
 و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به
 هند دعوت نمودند .
 برای ساختن تاج محل بهست و دو
 هزار کارگر ه بهست و دو سال کار
 اجباری نمودند . سنگ مرمری که در
 ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه
 مهاراجه جهوپور برای شاه جهان
 بود . کیفیت مرمر به کار برده شده
 چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی
 در یک نقطه در حجم وسیعی داخل
 قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند
 چراغی که در عقب شیشه می گذاشته
 شود .
 هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر
 که دو طرف با دیوار های بلند
 کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم
 بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده
 و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره
 ها استوار گرفته است . از فاصله
 دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی
 است که در میان استخری قرار دار د
 که تصویر تاج محل در آن بازتاب
 میابد و در فاصله چند متر از
 میان استخر حالا فواره های آب بلند
 شده و هوای باغ را طراوت می بخشد .
 خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر
 سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه
 پهلو و چهار مدخل دارد . در هر
 گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف
 بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز
 آن میله بی جا دارد . بر دیوار بنا
 آیاتی از قرآن کریم نقش شده است .
 در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه
 جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود
 دو مقبره به چشم می خورد که اطراف
 آن با دیواره منبک و هفت ضلعی
 که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده
 احاطه نموده است . روی مقبره ها
 جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه
 مرمر سفید جا گرفته است . اما مقبره
 های اصلی در طبقه پایین قرار دارند
 که بر او مشاهده آن باید پلکانی را
 به پایین رفت . در این عمارت زیبا
 جای قوری دزدان محلی وارو پایی
 که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از
 عمارت بدزدند باقیست و منجمه دروازه
 ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود
 و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا
 یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را
 ربوده است و همچنان الماس کوه نور
 که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده .
 ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف
 آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهی
 قرار دارد . دو برج عمده در مدخل
 بنا به دو طرف دیده می شود .
 بعد از دیدار تاج محل همراه با
 مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز
 سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ
 زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره
 در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد .



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ
 های سبز رنگ ساخته شده که در
 اطراف آن حصار های محافظتی و
 خندق ها جا دارد . در این قلعه
 میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد
 گوهر ه تالار های باغی و پارک های
 و کاخ سرسبز قرار داشته است .
 همچنان ساختمان هایی مانند حمام
 های شاهی ه تالار آینه ه کاخهای
 جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن
 نور جهان و برج یاسمن جلب توجه می
 کند .
 همانگونه که قلعه آگره از عظمت

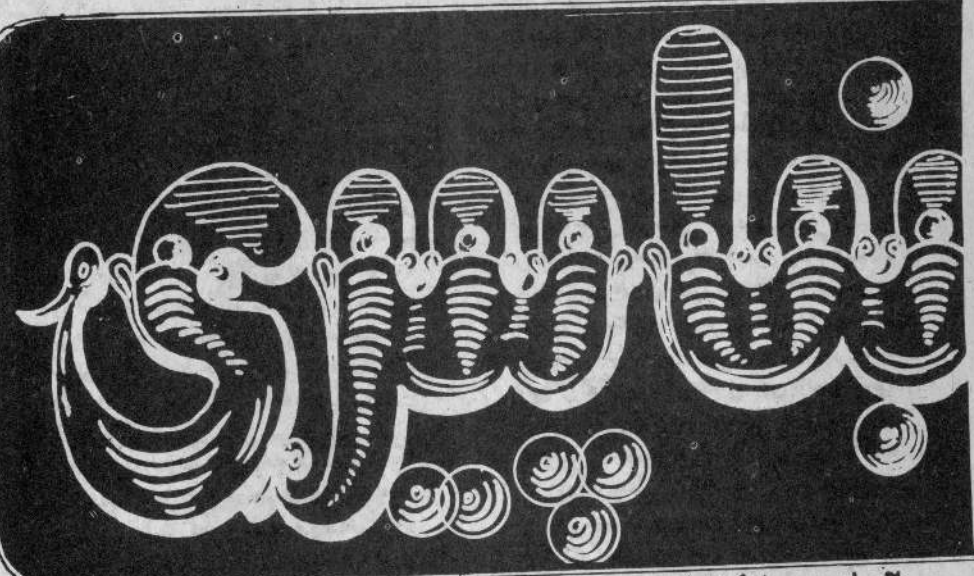
یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها
 و مهارت خونین شاهان مخطوبان
 صرف تاج و تخت سلطنت بهاد می
 آورد .
 با مرگ ظهیرالدین بابر فرزندش
 همایون به قدرت رسید . او از دست
 شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی
 سر انجام ده سال بعد مجددا وارد
 هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت
 همایون هفت ماه بعد در گذشت و
 جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر
 شهرت یافت گرفت . اکبر در تاریخ هند
 بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه
 از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر
 مانروی سر تا سر هند و ستان مهمل شد .
 مراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که
 در بهداد نام داشت و در حرمسرای
 او شش هزار زن وجود داشت که شریک
 حیات خصوصی او بودند . پسرش شاه
 جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه
 بر دارد ه اما موفق نشد و با سرگ
 جهانگیر از محل اختفای خود در کن
 برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد
 و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران
 خود را کشت .
 همین شاه جهان است که تاج محل
 را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های
 جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود
 یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان
 با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد
 اورنگ زیب بر نیرو های پدرش پیروز
 شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه
 آگره وی را اسیر نمود . مدت نه (۹) -
 بقیه در صفحه (۲۳)

ناکو خبروله لنډو لنډو وځنډ اټانو سره چې په کتلونکي ډلبلو د جفېد و په خپل راته زړه خوښونکي ښکارېده، ماته گرد سره دا غرگنده کړه چې په رښتیا هم حسېدونجونياري څومره خوزه او ژوند بخښونکي وي. پدې وږخ هغی په خپلو ټولو خبر وکی یوازي خپله مینه ژولی ژولی راته غرگنده کړه، خو زياتره چې له ما پوښتی وکړي: کله دې واده کړي خو ما شوېمان دې دي غه کارکوي

اوما د هغی پوښتنو ته له جواب وپلورنه د اړه د هغی ډرک چې د هغی سوزلنده معنی می د زړه په تل کي بحاي نیولی دي، اود هرڅه باوجود می له ماڅخه بېخي بل بڼیاد م ساگر کړي دي. خو نوموړد مینی خبري او انسانی داسی خوزي شوي چې ویسی لشرکي اې له هغی څخه نورڅه زيات

څوکه گورم چې سبا بېهام همداسی د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولوم، پوهل بېاد حسن ميره به دې - د روزه کي راښکاره شوه او زما سترگي پو اصل بېاد هغی د نازین صورت د لاملنده سوزي می پلوشو سره وپسرېښولی، خونن می د بېخلی په کتوراکو کي ترېرونه زيات ته دوځه لیدله .

زموږ د اېته په پته لیدنی کتی زياتی شوي او دې پوه شم چې نه د ا یوازي زه په حسيني بېخلی نه م مین شوي بلکه د هغی په زړه کي هم ضرور څه شته. په دې لړ کي د بړي ورسې وروسته کله چې می پوه وږخ بیا د مینی افوستله افوښتل می چې نوکري ته ولاړ شم، په زیاتي جورانتیا سره می پام شوچې د بړي په غیر حسینه بېخله راته څه اشاري شانی کوي، پوهل بیا می



معلومات ترلاسه کړم دا شان لیدلی کتی مو ورو دوه سره زیاتي شوي او د بېخلی مینی د هرې ورسې په تېرېد وسره لازمتات خپلی مگلوی زما پرتله او د هن خښولې . داسی شوې م چې نورسی له هغی او د هغی له سوزنده خوځوزي مینی پرتسه د هغی شی په باب فکر نه کاوه، په دې لپسې کي هغی خپل نوم هم راوښوده او د هغی کورنی په باب چې هغی بکی ژوند کاوه هم پوځه معلومات راکړل. هغه ښایېږي نوښده، څومره وړ نوم، هغه په رښتیا هم ښایېږي وه. دغه راز هغه د بودا لور نه بلکه د هغه نوي ناري اوگوروه، چې مېرمنی فنی څه پته ښکاره سوډ اگری کوله، داسی وپل کپه، چې هغه په همدې تېرولسو کلونوکي له هرې لاري چې و، بی زیاتی بېسی بېد اگری وي، څو پیر سخت اوسه

لاص له پښورک کړل او هغی چې زړه مې سختی تونکی وهلی، له کوره وروتم، اوسه هغه لوړي روان شم چې هغی په اشاري راته بندولی و. اوچې کله لږ څه وړاندې د یوې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شپیه ودرېدم نوکه گورم چې بېخله هم په سو وي چناري رنگه چادري کي راښکاره شوه. د هغی په لیدلوسې پوهل بیا کله په دام کسی نېستی مرض زړه په ترکوشو پېخلی د رانډوي کېدوسره سم په بړي حیاناکی بڼی اولسه لنډې موسکا سره سترې م شې راسره وکړه او ورو د وړید کلي څخه بر د کړوند واو وروځانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوود کړوند. په پولو ورس شو، چېرته چې کزاره کراري وه او تر پوړ لرو محایونسو هم څوک نه ښکارېدل.

هغه وږخ ان تر لږدې فریږي پورې سره وگرځید، د کلالی پېخلی پستوا ورو وپلنه

بېامی د روزه خواته وکتلی، نورسی لیده چې بېخلی هم له یوې خوزي موسکا سره د روزه پسې پورې کړه او زه هم د خپلې نوکري خوا روان شم، هېڅ ونه پوهیدم چې د دې د روزه خلاصید اوله هغی څخه د یوه تنکی اورنگین حسن لید لو پرمسا څه وکړل، وروند اوکون بې کړم، عقل او هویس می راڅخه واخستل، څوکه پورې پورې خپالی او هوسناکی دنیا کي سره پس آشنا کړم، د نجلې جاد وگر حسن می په زړه کي نوي نوي اند بڼینی راوښی کړې او زه می په راز راز خیالونواو چرتولوسو کړم، ان د ویره چې ورو د دې او هغه څخه د گاونډي د کورنی د پیژندنې په باب پوځه معلومات بېد اگری او راته غرگنده شوه چې دا د یوه سوډاگری کورني چې پخپله میاشتی میاشتی پخپلو کارونوسې ورک وي



شو، بېامی هم په کورته کي دننه په څه کار سر ښکته کړ، څوهرڅه شپیه پس به بیا کله برښنا راښکاره شوه، په زړه کي می د حسینی بېخلی د نازین حسن لید لو داسی پوځه خوزي ولولی راورولی او پېل شوي وید و عواطف می بکی راوښی کړل، چې زه می او وستم که هرڅنگه کښي، بیا اوبیا د هغی خوا گورم، د دې له پاره چې ما - شوېمان او مېرمن می راته متوجه شوې نه وي، نو زړه م خپل چاپي وڅښه اوبیا هم هلته چی ناست م، د خپلی دریشې په افوستلو بوخت شم، د بېخلی دې لید لو کتلسو، داسی می واره او ترهوره کړي م چې ان - کله آییښی ته ودرېدم، ویسی لیدل چې حشې د کمپس تکی می هم وړاندې او وروسته تر لې دې، زړه نازړه خولږ څه په پیر، تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسی بکس می واخست او

خوابرندي باتي وي، یوناخابه می ولیدل چې داسی یوه حسینه بېخله بکی راښکاره شوه چې ان له زیاتي ښکلا څخه بی زما په سترگو برېښنده بنگر، را بړوته، د هغی تورو ملالو فتو سترگو، جکی بزې، سپین مخ له بزمخ او اننگور اوسر ند وتور و حلقه خوړ لو زلفو سره د یوه تنکی او نوي رافور پد لسی حسن د پورنگینه پسرلی ساگر کړي و په تیره بیا د هغی گلای رنګه ښجایی جامواو هغه نازکه گلای تیکري چې له خپلو خورو وښتو او صراحی فارې څخه بی راتا وکړي، هغه بی گرد سره د گلاب د گل په څېر ښکاروله، د بېخلی دې آسمانی جسن می داسی په سترگو خوازه و وړول چې اوږدې شپیی می سترگی د هغی نازین صورت ته پاته وي، څه شپیه پس هغی هم زه ولیدم او غو واره نابیره راسره سترگی په سترگی

خود گاونډي د کور دا د روزه دورجو وروجو پرله پسې کتلو وروسته داسی پوځه عجیبه راته ښکاره شوه، ځکه تل به تر لې وه، ان د شپي له مخی می هم نه ولیدلی چې دا د روزه دې چا خلاصه کړي وي، داسی ایسید ه چې بڼایی دلته دې د گاونډي کومه اضافی کورته وي چې دنه استفادې له امله بی د روزه تر لې ده، خو خو ورسې پس، می کتل چې نه، هس می چې ما کتلی وه ند، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې بیوار د څه شپیی له پاره خلاصی کړي، د لومړي محل له پاره می یوه وږخ کله چې سبا ناري کاوه، په زیاتي حیواناتیا سره دې ته پام شوچې دا هر کله تر لې د روزه سره بیره شوه، د دې د روزه خلاصید ل خداسته ولی د ویره راته په زړه پورې ولکه چې ان زړه م ورسره وپورې ده، د دې د روزه داناخا پس را خلاصید ل می بڼه فال وگپلواو داسی دا م می په زړه کي پیدا شوچې لوي - خدای مهراندي، څنگه چې د اتر لسی د روزه می پس له مود و مود و خلاصه ولیدله نو داسی به د ژوند د زیات شمیر کارونوا و جنجالونو د حل لاري هم زما بزمخ پرانستل شی.

د دې د روزه خلاصید وڅه داسی ژور ه اغیزه راباندې وکړه، چې نه می شو کولی له هغی څخه بلی خوا سترگی وار م، خو هس چې سترگی می د دې خلاصی د روزه په

دې پوځه له ښاره لري کتوالی سیمي ته مویو کله کړي وه، هغه کورته چې می موز بکی اوسیدو، د یوه گواج پرمسر به د وهم پور کي وه، په لیدل پس اوچنوسې خوا وړی می د وې لویی ارس گانی وې - چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکی منظر ه او نفسا تری د هغوله ښکلی لرلید سره د کورنی له منځه لیدل کیده، شاوخوا شنسې وروځو گانی، جمنی بکس، پتیا، ویالی او دلته هلته پوېل ته نژدې د گاونډیانو کورونه، د دکلی له برسره بیا ان د نژدې غره تر لسی پورې کورنې او جمونه وچسې دې ټولو یوه د یوه په زړه پورې منظره جوړوله.

خود گاونډي یو که کورنوڅخه یوازي پوکسو تر نوو زیات زمونږ کورته نژدې و د ا زمونږ د لیدل پس خواد گاونډي کور چې زمونږ له کوره پوځوڅخه لري به د ووه پورې یوه توگسه جوړ شوي واوچې زمونږ د کور له ارسې څخه به دې وروخوا وکتلی، نوبه لومړي نظر د گاونډي د کور په دوم پور کي یوازي پوه د روزه تر نظره کیده، چې د کومې کورسې په ختیځ خوا د یوال کي یوې وړې بابمېنې خوا خلاصید.

خود گاونډي د کور دا د روزه دورجو وروجو پرله پسې کتلو وروسته داسی پوځه عجیبه راته ښکاره شوه، ځکه تل به تر لې وه، ان د شپي له مخی می هم نه ولیدلی چې دا د روزه دې چا خلاصه کړي وي، داسی ایسید ه چې بڼایی دلته دې د گاونډي کومه اضافی کورته وي چې دنه استفادې له امله بی د روزه تر لې ده، خو خو ورسې پس، می کتل چې نه، هس می چې ما کتلی وه ند، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې بیوار د څه شپیی له پاره خلاصی کړي، د لومړي محل له پاره می یوه وږخ کله چې سبا ناري کاوه، په زیاتي حیواناتیا سره دې ته پام شوچې دا هر کله تر لې د روزه سره بیره شوه، د دې د روزه خلاصید ل خداسته ولی د ویره راته په زړه پورې ولکه چې ان زړه م ورسره وپورې ده، د دې د روزه داناخا پس را خلاصید ل می بڼه فال وگپلواو داسی دا م می په زړه کي پیدا شوچې لوي - خدای مهراندي، څنگه چې د اتر لسی د روزه می پس له مود و مود و خلاصه ولیدله نو داسی به د ژوند د زیات شمیر کارونوا و جنجالونو د حل لاري هم زما بزمخ پرانستل شی.

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به پولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری پدی ورځ لانوری -
 پوز نونکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی .
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیبی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوا نه وه ، بته به بته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 خه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو پدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنګلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته خه نسوی
 فکرونه اوتازه اند بیینی ورید اکر ی نسو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاندی به
 لاندی وری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته به بنا رکی یو کوره کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوي شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو
 داچی بناپیری له دی ټولو بیینو خنګه
 په خبریدو سره د خپل میره به نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری
 ورسی په تیریدو لازیات د بنګلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملودا سنی

بوخت کړی وچی ژوند کور ، بنعسی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تری هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سره د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره خه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی پدی برخه کی به ترورسه
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر پیا به به پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پیسو او کسو خنګه به خبریدو سره
 می به زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خواوس ناوینا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو پدی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما خنګه یی غوښتل
 تردی حتی یی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو پاره خه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم پدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره بنعسی او
 ماشومانو خنګه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم او یا هم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تری
 په خنګه کړم خونه زما به زره کی د -
 هغی لیونی مینی داسی او لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی خه عجیبی اوترخی بیینی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی او یا هم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 خه فوځ کارو کړم اوله دی نوي غوریدلی
 گل سره نوي او رنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . پدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیر -
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 او زره لړ زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی او د لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوینتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سره له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر خنګه راستنېږی .
 پدی کی یوه ورځ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د خه
 پتی خونسی ، تر شونه ولاندی خندا او او
 خه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 خه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوي میره سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روازه بسی وتر له اویانوس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوخه خوز واو موی سره یی راور ، نسو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 پدی ناسته وه د لومړی محل له پاره
 یی به زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می به تو -
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو پدی
 اورنه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو نیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خچر
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نو د پاپه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهر خوږم او جان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکس د ښاپیری د وصل په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یو بل بیالزخه به سرشم . زه رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولم . مخامخ م ، د ښاپیری هر حرکت دومره له منی ډک و چی مایه به هم کولم شوې هغی باندې دخپل کولت لاندو و ولگم . آیا د اکه وده و چی د لاسلمی ښاپیری می داسی له هغه خپل لولک مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کس پرته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوږو وینو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لری کلسی ته ، چی خوږی هلته اوسنې ، د وولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره پاسو . ان هغی ته می دا پاپه ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید و من لکه دا چی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لری کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې لسه سره نهار کړم او خوچی ژوندي می لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړی ، نینې او بچای به باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده او ښه پاپه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور پری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستابه واک کی م ، اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیجی او مر وند ونه راخنګه راتا وکړل او داسی

می به غنجه کی تیڼګه کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی جان د ښاپیری د وصل په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوړی هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سر ولیدي . خوله دې سره دا هم راته به پاره شوه چی هغی به (نیتیا) هم له میره سره د هغوی پیس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، جان د - هغه غوښتواو لاس ته نه وسپارلی بلکه ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وینو و لگول ، بدې وینو ښاپیری د وینو لامل جاد وگره نکلا موندلی وه . بار خنګه چی د ترو وینو په نسبت زیات او پښین او غنی و . سپین و چی می هر شپه سر چی اوس می او تیر کس پخوانی نوح کات له دې لوبه داسی راته ښکاره شو چی د وینو لامل هغوی خپل دې د هغی سره غوږیدلی و چی د وینو نیس سیدان هغه به لوړ شوی و چی د وینو هغی له هغی سره د تللو لوبه کول او د وینو خبرو او وینو کولو وروسته هغه خنګه کړ او خپله هم د خپل دې غنجه و په پاپه د جان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جان او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزنده منی اند پښو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړه راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وی سترگی می د گاونډی د کور د روزی ته باته وی چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه او س چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟ به پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری تر هیدلی ښی رانکساره شوه . خو سم له دې چی فوښتل می ماته په اشارې څه روایی چی کتل می د یوې فتنې ، خورتو ښوونی خیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ خه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز و وینوله او په داسی زور سره می د کوتی پریخی و ژور وکوله چی ان د غور وید او آوازی زیات ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پوری می کسره . په زړه می سختی غوسه منگول ښخه کړه او بدې کی می واوړیدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جوړ د جینسو ناروا اوږ او آوازی ښه اوریده او اوس نو یوه شوم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښایې نن شپه ناخایی راغلی وی .

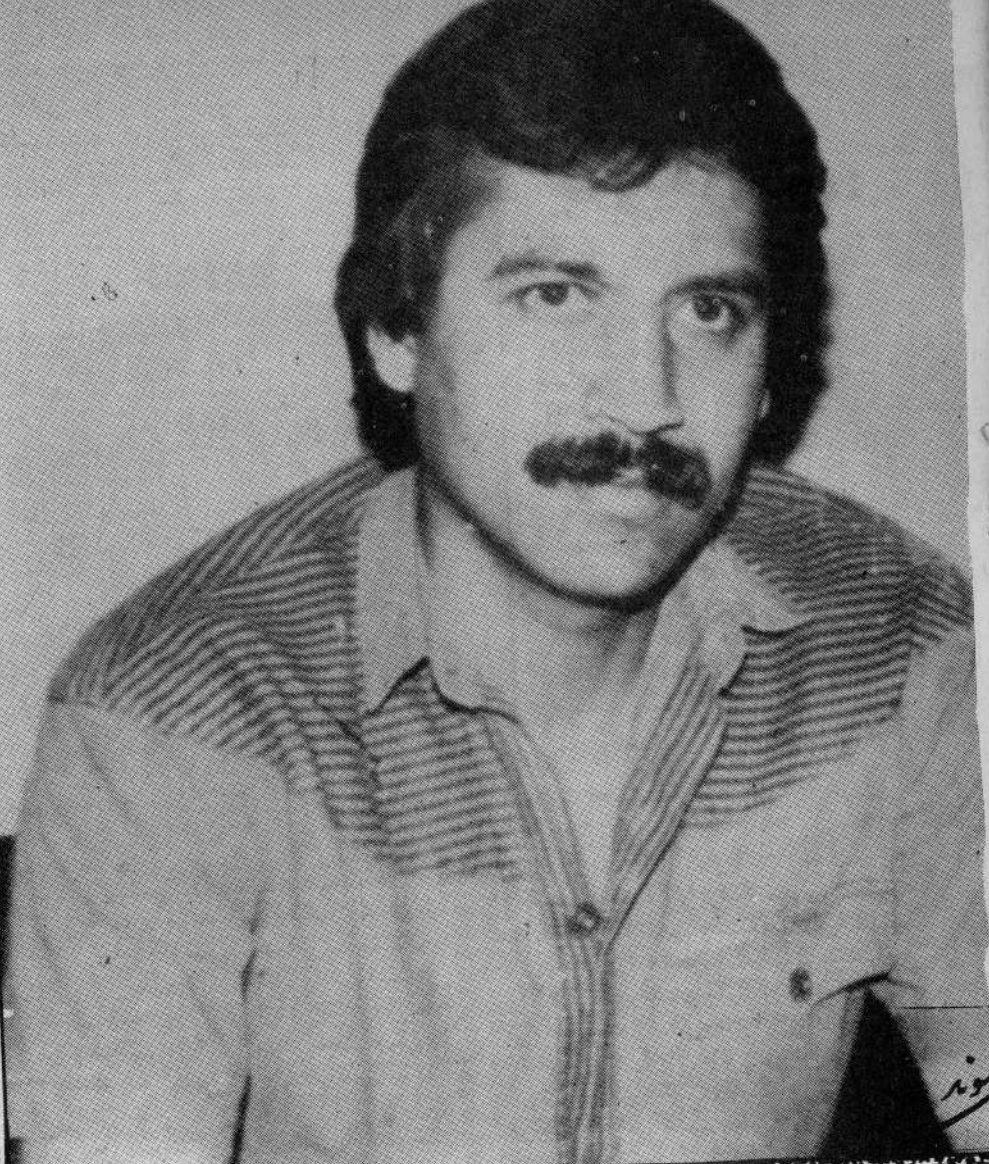
خولکه دا چی د سړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی پاپه شوي . نوشیبه کړی می چی خنګه میخونه او د لری کسو کس چی راوړی او د روزه می داسی کلکه وینو کولو چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو وینو په لید لوسره داسی شوم لکه چا چی د وینو د نیافغونه او کړ اوونه زما پاپه کی کی را اچولی وی . نوی د خپلی میرمنی او اولاد د اشتباه د لری کیدوله پاره جان به جاروش وواژه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو و هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خو په زړه می یو خدای خبرو هغه وین می تر بیگه پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او په خه توگه دې ښاپیری و ژورم . پخپلی دې نا توانی سخت غوسه راغله . خو آیا ماخه کولسی شو ؟ آیا جان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرونه کورته راغلم . که گوم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاونډی کورته گالی چلوی . لکه چی د ښاپیری د وې کورته نوي کومه کبه راغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه ده ی کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس چی له دې بحایه کده وکړه او د اکوښی موز ته به غوراکر . خو دا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب راد یوتلوویزون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا از زبان
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آدمها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم باهمه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما دانستن ریاضت
 واقعا هنر نیست ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن
 پذیرا و پیکران را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضویست که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در راد یوتلوویزون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در راد یو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم و با آواز و تلوویزون

خاوند راهی و از غبار خوبیراه بود-
 تلویزیون نخستین کارها پشرا سر-
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای
 همه می باشد. به آرزوی آشنایان
 راهی درین سفر همه و شنیده می بای
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخرین
 کد ام! چی تفاوتها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه مدتی شد
 وسایل موسیقی و ضبط صوفی باشد. که
 این خود درجه گونه می یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه دست او را به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صل پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوتهایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صرا (باران) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدتی
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من با جاوید نیره، تو با ننگی کریم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم ترسیند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فراهم دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

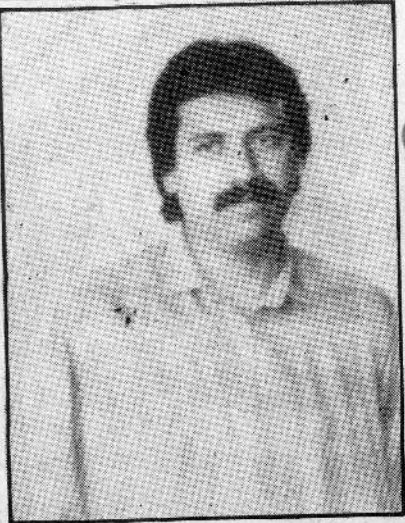
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوایند که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگیرند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و به کیفیت بیفزاید)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و آهنگ های فربسی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعری با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

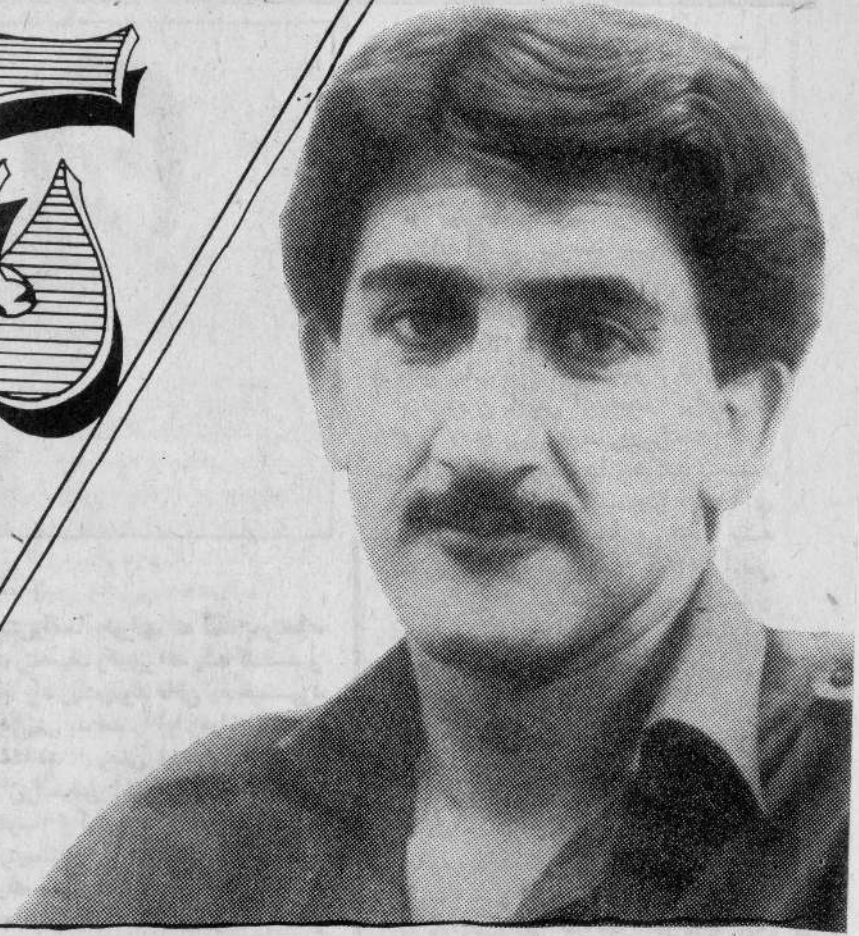


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقلت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱)
نیوه راهی -
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود ، نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد .
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا است .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوانی بگویند که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما می طلبم به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



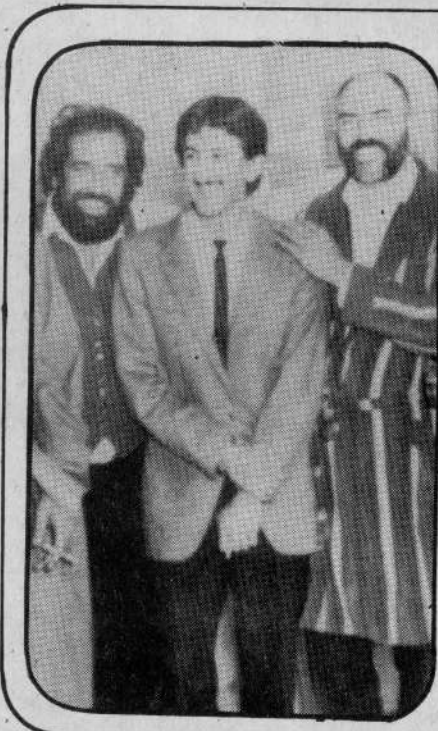
مواجه از مویجل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عدد همکاران ما زندانی شدند و یک عدد دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها، پیو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد، ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آتماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزمانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتیم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



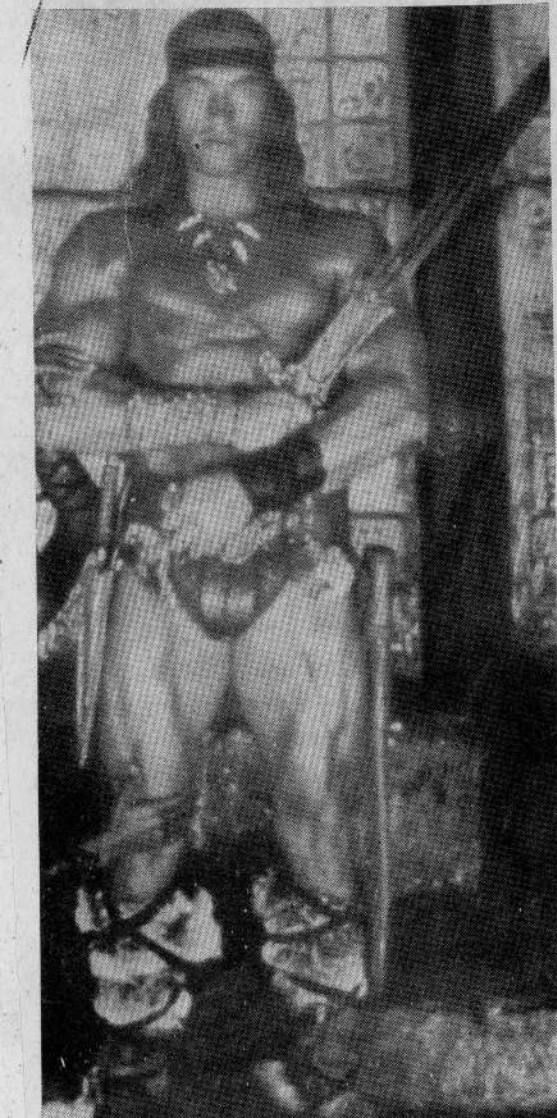
تئاتر و فرهنگ

بیشترته بی بافرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را درخود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بسان ...

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و درچوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . درسال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را دربین جوانان برگزار کنم ما
موفق شدیم برای باراول کارتئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بسازیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوورشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دوره گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستانیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشتر و تا تهران
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبیه
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکوری را به وجود می آورد تا جوانان



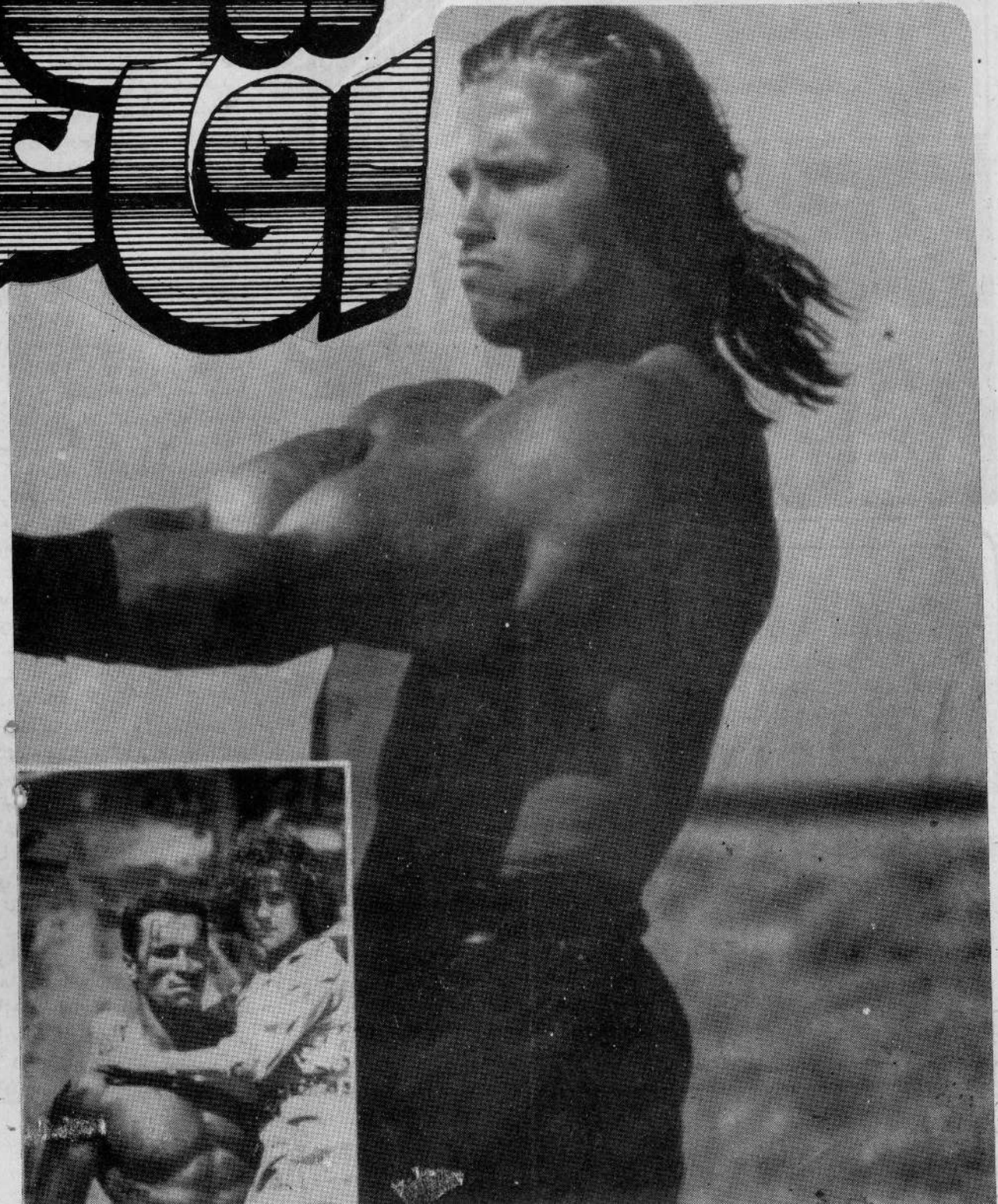
سولو پستار

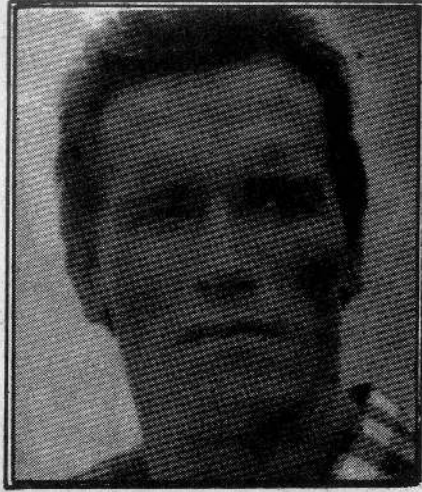
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است . از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد و چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps می پس در مقایسه
 سانتی از ستلون و ۱۹۸ و ۱۱۵
 و ۱۱۰ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ -
 غول سینمای ها لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهریه سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است . هانسی درین شک نیست
 هنر پیشه در چه یک جهان است
 که از دنیای صورت به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهریه سینما
 کچهر " لیندا لوتنیا " پر گستر
 ستیان فراده و کاراته باز معروف
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو پستار ستلون " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستلر
 دایان که ها قرار داشت زاده شده
 است . پدرش افسر پولیس بود . او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند است . شهرت و شهرت
 نعت او در جهان سینما به نظر
 هیو ویز مورود علاقه اش " پرورش
 اندام " بادی بیلدینگ " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسپریت یکی از مؤلفین
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است . هانسی از هر لحاظ
 مبلغ به ستلون دالر در نهایت
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو پستار
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست
 نموده است دارد اما با سایر هنر
 مندان معروف چون " ورنر هرتسوک -
 " استرود " " لوتنیا " و " لوتنیا "

سولو پستار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و همه ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها کردم.

کونین : تولد يك اسطوره . کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روح نیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان مهم تهیه فیلم کونین را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوشی یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبردیم . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم . هر روزی فیلم اول کونین ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید و است قهرمانی که در مقابل مار عظیم ۲۲ متری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریات مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراك نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانی را نیز کسب کرد و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نبسته از تولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چهره : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای سردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش تهرین کتابهای امریکا شده و میشود افزون بر دایر نمود

توتونگه " و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریات تمرینات و مسابقات پرورش اندام شبیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهر خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "ستلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

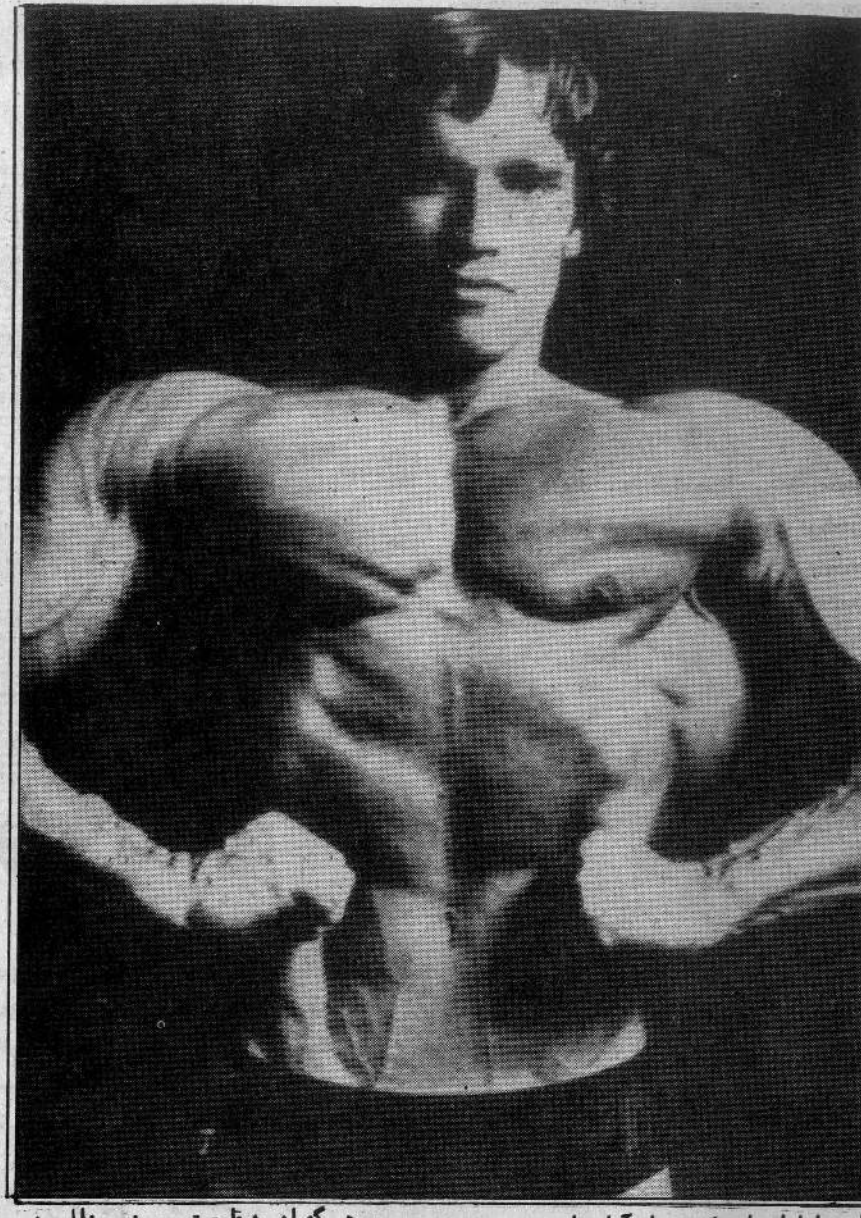
کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است . وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله بی بود برای دست یازیدن به آرزو های چهره : سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

"نقش آفرینی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریات مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهون خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهون و اندام همه چیز نیست ."

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اردو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند ، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم . بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراك نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . "من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."



و هرگز از مشقات تمرین نمی تالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هر چه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بیادی" بلهدینگ " زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کله قورنسا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته گی های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی به میان می آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسید های ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول يك تخمیر بسیار جزئی (فرورفته گی های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یاد آگر دندان است) به زودی در خلاها و فرورفته گی ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوار می بدل میگردد (اماد رصمعا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها - آماده گی و استعداد ساختن دندان ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال ها به ویژه فلور آن کم باشد)

نوع غذا های مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک کلهج ، اکثریت میوه های پخت شده و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی ماندن پارچه ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان - موجودیت میکروب های اسید ساز رسته مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست . اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهن و

از مجله (جهان طبابت) چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست . کاریس یا (گرم خورده گی دندان) مرض مغرب کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتی های تکلی و ساختمان های مغزوی دندان از بین میرود . اسباب و تکوین مرض : کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتور های مساعد سازنده به وجود می آید از آن جمله :

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسی مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراحاتی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مخفی زمین برای متع شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سینه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختن مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاطی مدینه بررسی کردن نباید گذشت از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

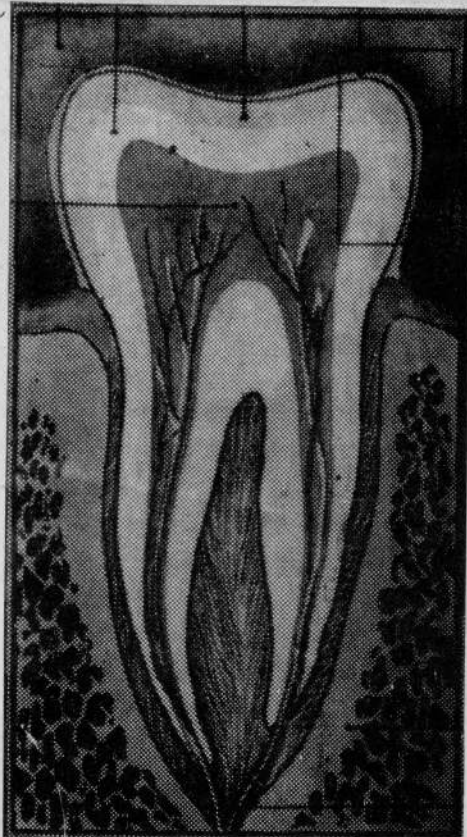
- خوردن دانه‌های سبزه‌ها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتراز سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند می‌تواند رنگ سیاه را به خود بگیرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس دایم آن‌ها در شان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌گشاید. این مرحله در نشانه مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شپرنی، شدید آرد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم (پولپیت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیسانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا‌های گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشانه‌ها بپیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرز در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت ساعت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد و خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نام طریقی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باشد که پس از تشاغی این فیلم گره دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار مدل سال ۱۹۸۸ خود را می راند متوکر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میا اینکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما اکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

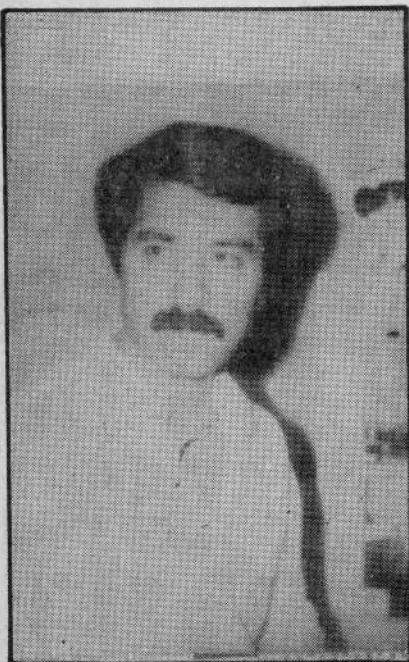
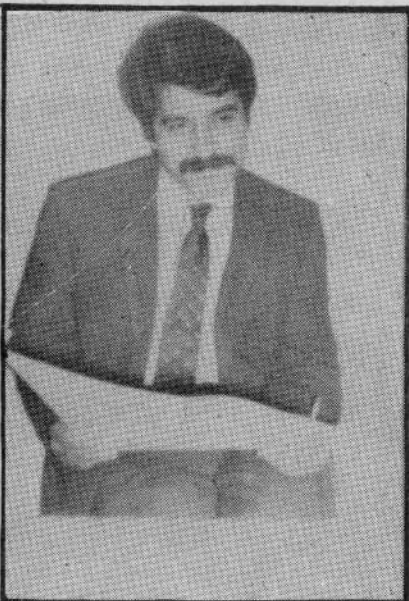
صفحه ۱۹۲

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانییل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلنامه ی اوپوزین سال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که از ل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

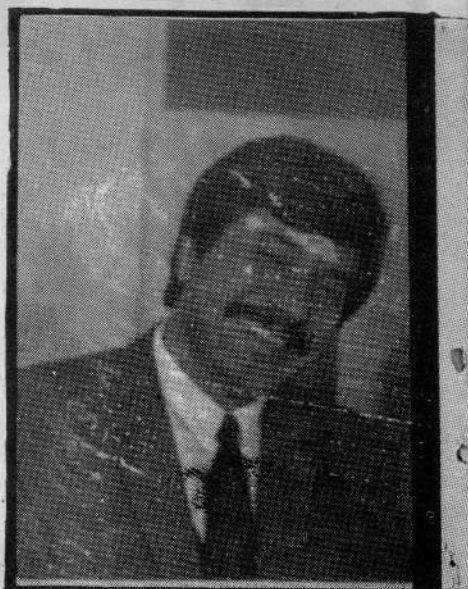
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش
 داشتم .
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری
 چس خاطراتی می تواند اتفاق بیفتد ؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا-
 طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی
 به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر
 نفر می بود و ولی من در آن جا تقاضا
 کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که
 از زندگی اطفال افغانی که در آن جا -
 درس میخوانند - فیلم برداری کنم . کمره
 را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم
 برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در
 آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن
 یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که
 فیلم برداری کند . او با طرفی میگرد
 و تصویر می گرفت و ما تعجب میکردیم سر
 انجام موسی را دشمن و حبیب طلوع
 از میس خواهش کردند که من خودم
 فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد -
 وقت ما ضایع شده بود من کمره را گرفتم
 فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد
 و فیلم به لاهور تاروت رفت . فردای آن روز با
 رئیس سینما توگرافی و دوستان خودم یک
 جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم
 دیدم متأسفانه یک عارضه هم از آن فیلم بردار
 مجرب درست و لیکه نیامده بود
 وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به
 سوی من نگرستند و از من میپرسیدند
 که در کجا تحصیل کرده ام و هر چند
 میگویم درین رشته تحصیل ندادم و باور
 نمیکردند میگویند باید در ماسکو تحصیل
 کرده باشم و دوستانم "موسی را دشمن
 و حبیب طلوع" با خوشی بهم را می-
 میدند .

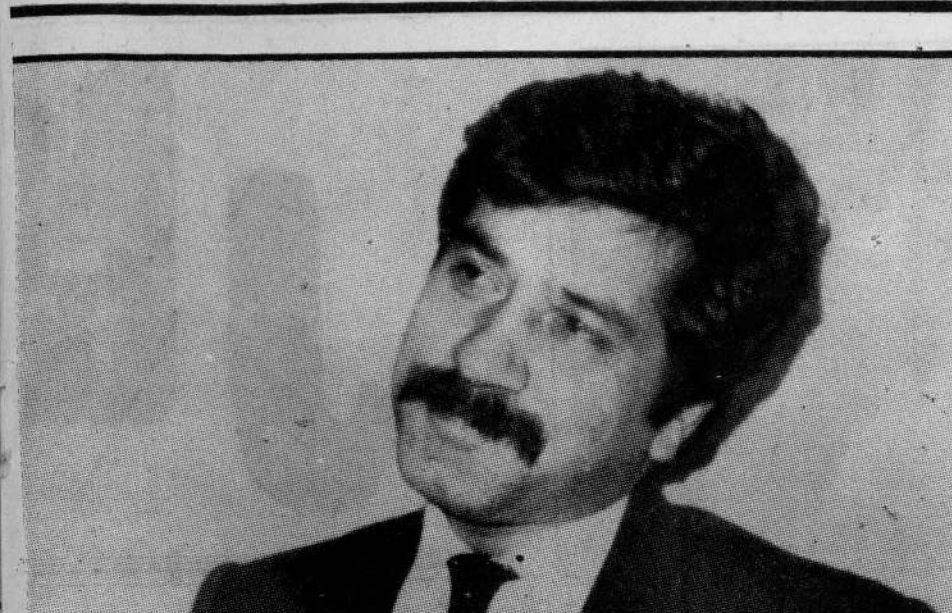
چس کار تازه بی رویداست دارند ؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار
 دارم .
 - اگر بر سس آخریتم را کنجکاری و -
 کتبخ تعلق نمیکند ، اندکی در مسووف
 زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول
 دارم که هر سه تن شان در برخی از فیلم
 ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که جز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی
 و یکی دو فیلم تلویزیونی و دیگر هیچ فیلم
 ما دور نماندشته است به این معنی که
 فلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق
 به پالیسی روز ساخته شده که اینکاش فلم
 های خوب فلکوری یک و محلی وطن خوب
 ما ساخته نمید و نفر میفد تا جای فلم
 های بیفدل تجارتی . خارجی را میگرد
 ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فلم های انجا -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده
 باشد .
 - فلم های ما چرا نقش نموند " صدای
 دارنه ؟
 - فلم های تلویزیونی ظالها طور است
 که ماه خاطر سهولت کار و روی سست
 آواز را بگویم ، لذا از آن جایی که ماه
 ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم
 مشکل بستگ وجود دارد ، لذا آواز
 مخصوص میباید .
 - آیا گاهی خودتان نیز در فلم نقش
 میباید ؟



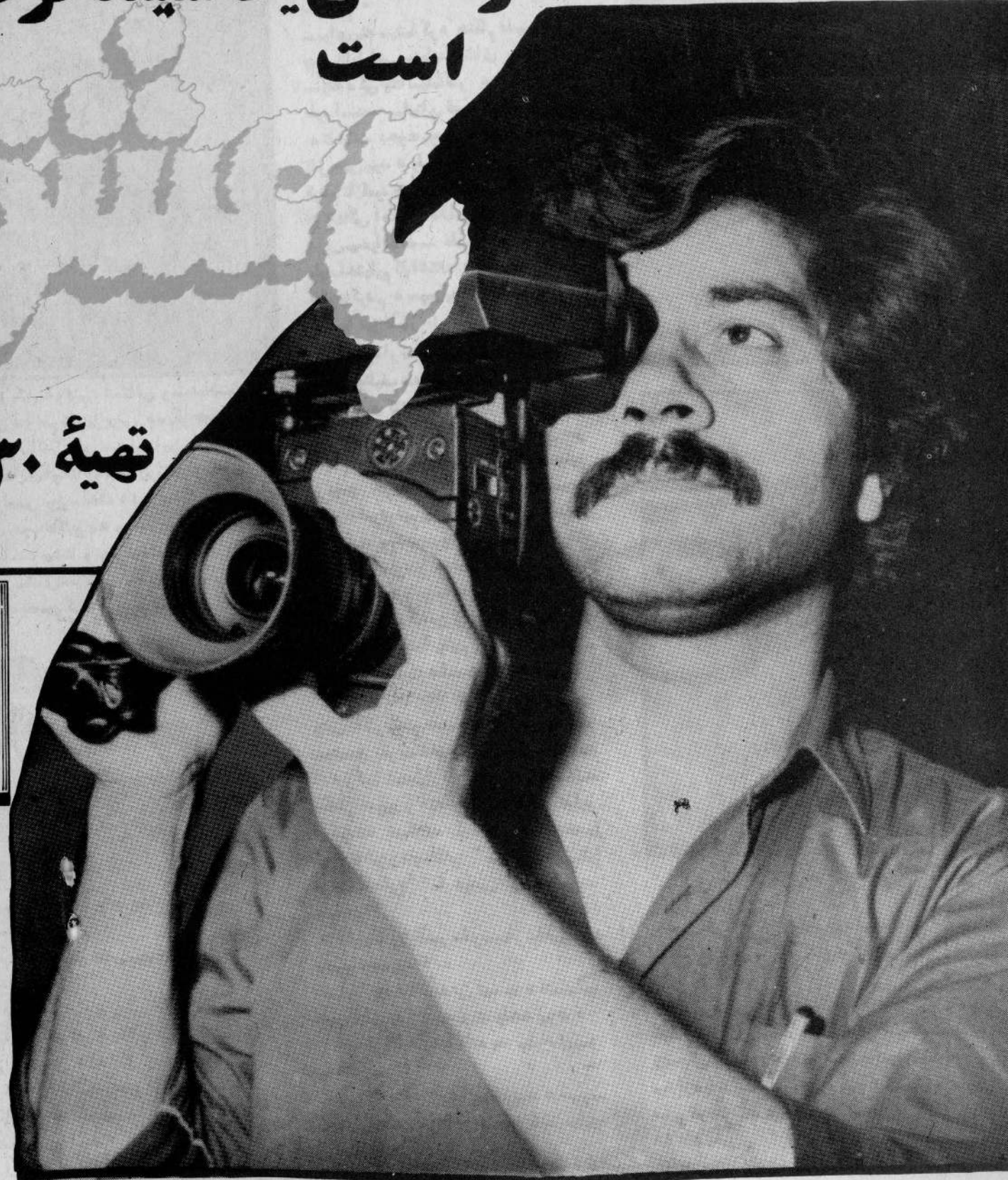
سینما روی آورده اند ، چهره های تازه
 و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند
 تا سینما انحصاری نباشد . و ما خود -
 میدانیم اگر در یک هفته سه فلم نشر شود
 و در همه آن همان یک هنر پشه باشد آیا
 برای تماشاگر دلیلگر نخواهد بود .
 خوب اگر افزو نتر از این بگویم ، فکر میکنم
 درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی
 را باید یاد آور شوم که بیایر با فلنانه در
 صق و بین چس نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ این پرسش بهتر به
 مسوولین افغان فلم تعلق میگرد
 ولی منحت یک سینما گر ، میتوانم بگویم
 که محصولات این مدت زمان واقعا
 خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش
 میباید .
 - به مثابه یک سینما گر ، سینما آن چه
 را که است باید تصویر بدهد و یا آن

« هراس از چس و از چس کسی ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
 - برای نخستین مرتبه فلم هنری " به -
 سوی لانه " که پس از اعلان رسمی حاله
 ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از -
 سینما گران و منتقدین مانقد شد و هر
 چند که کسی ها و کاستی های آن را
 به رخ میکشیدند ، من نهایت خوشی
 و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در
 سینما و دیگر کارهای هنری ، یگانه راه
 بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .
 « عبادر آغاز صحبت خویش گفتید
 که با داشتن علاقه و اندیشه بی ، به
 سینما آمدید و میکوشید کارهای شربخش
 را به انجام برسانید در حالیکه گروهی
 میگویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی
 وجود ندارد یعنی که کار شمر به منظور
 بهبود فلسازی صورت نمیکرد ؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد کر است
 من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که
 در سینمای ما وجود دارند با درک رضا -
 لت خویش در قبال سینمای ما میاندیشند و
 این سینما گران ما بار سالنند بی که دار -
 ند ، با آرزو بندی تلاش مینمایند تا یک
 سینمای بهالستیک و واقعی را در کشور
 میان آورده و آن را هویت ببخشند .
 « آیا واقعت دارد که در سینمای ما بهتر
 به واسطه وسیله اعتبار قابل میگردند ، تا
 به استعداد ؟
 - نه ، به هیچ صورت واقعت ندارد
 شما میدانید وقتی که فلنانه نوشته میفود
 تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می
 میفود امکان ندارد ، آن تهی که در -
 فلنانه تشریح شده ، آن را تفهیر داده
 و به کسی که عقده دارد و میگوید :
 فلان کارگردان به من نقش ندهد
 نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم
 باید از فلنانه نهی دوباره خواسته
 شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تفهیر
 بدهد .
 کارگردانان ما چون انجنیر لطیف
 سعید اورکزی ، فقیر نهی ، جوانفیسر
 حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عملیل
 و دیگران ، همه شان آرزو مند این استند که
 در پهلوی سایر هنر پشه های که
 کشورهای خارجی حتی از هنر پشه های
 کشور های جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل می آید ، ولی درین جا همین که
 یک هنر پشه نام کشید ، بعد موقع
 است که در هر فلم برایش نقش داده -
 شود و این را میدانند که آهاتیب و کرکترش
 مطابق به همه فلنانه ها میباید یانه
 و وقتی برایش نقش داده نمفود ، آن وقت
 خودتان میدانید . . .
 « محصولات سینمای ما از نظر نفسی
 چه را که باید باشد ؟
 - چون سینمای ما یک سینمای چس
 و بهالستیک است ، نه سینمای -
 تجارتی ، لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها تهیه میفود .
 « ما فلم های بسیار خوب داریم ، ولی
 هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر
 میفود ، آیا نمیفود که به جای فلم های
 خارجی ساخته های کشور خود را بپنیم ؟
 - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھویتی دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به ریاست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمیداد برفت.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستقیم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلیسی و راپورتاژها را فلمبرداری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبرداری کردیم فلما ی دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فشلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم هایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

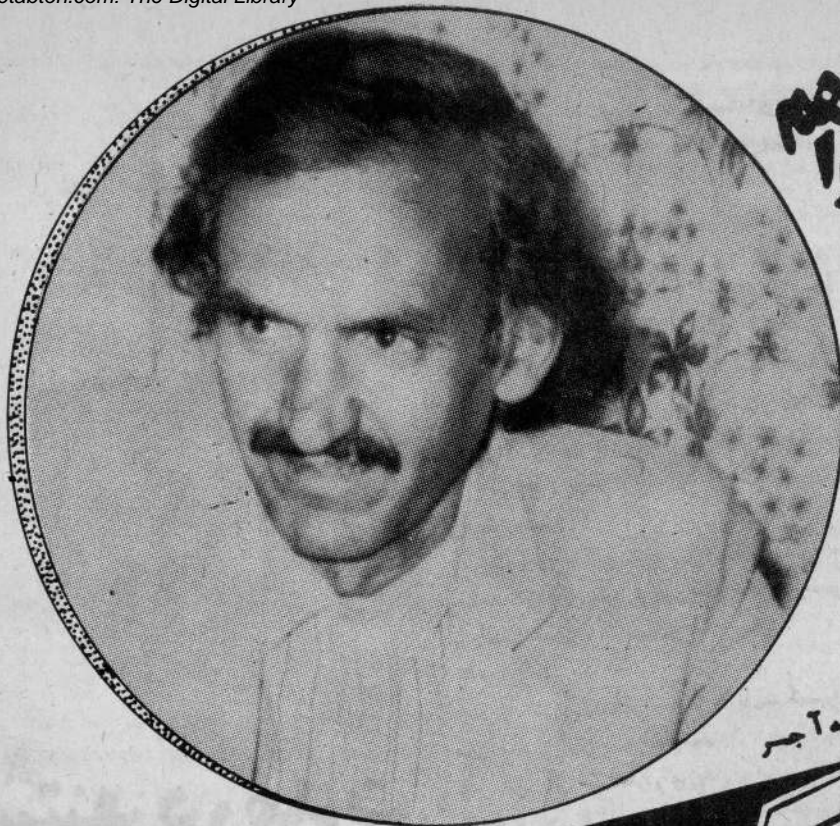
و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبرداری باشد و کوره من باشد و پسا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود را دوست دارد و علاقه به هنر سینما را در خود احساس می کند همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میابم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انصاف نهایی مصروفی استند.
عید اورکزی و تجربه هایش را در زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید خوبی بسیار وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست



مجید سیند : میخوام هم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز
ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۳ و ۳۵ ساله
شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه
تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار
نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا
هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون
مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی
اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون
میگیم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که
ایندک آن را با شما در میان میگذارم:
* چرا از همه آلات موسیقی، سه تار
را انتخاب کرده اید.

- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی
سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز
درسی رسم طبله رامیکنیدم. و در ساعات
بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کور-
سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد
بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد
شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه
در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش
چیزهایی آموختم و این که چرا اله، سه تار
را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار
نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را-
استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من
چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا
بشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چس-
میخواستم، در یک هفته به آن قدم رسیدم.
* چی گونه آغاز کردید.

- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ)
زانوردم و خواستار آموزش در مورد موسیقی
واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد
بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یارم
رسانید و همچنان با دستبایی و مطالعات
کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن
سه تار به چاپ رسیده، خود را انسا-
ساختم و استادم بردم.

* در مورد بیدایش و قدمت سه تار در
داخل و خارج کشور چی حرف های دارید.
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو
بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود
آمد و تکامل یافت، در افغانستان در زمان
سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی
به نام معراج الدین خان تدریس کرد و
شاگردان بیشماري تربیه کرد.

* چند مکتب سه تار وجود دارد و شما
خود بهر کدام مکتب استید.
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام
(معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را
آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار
بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه
خود را داشته باشم.

* چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید
و باید رواج ندارد.

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک
است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما
در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده
میشود، در حالی که یک سه تار نواز نوزده

بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي

مرکه کورنۍ د لمر



حاجی چمن د یوې هنري کورنۍ پېچمن

کله یې چې گوتې طبلې ته ورژدې شي یوه دنیا خوښی او افسون نضا پکې کړي . د لاسونو د گوتو سحر او جادوی د انسان روح آرامې بڼونکی اغیزې لاندې راوړلې په رښتیا دده لاسونه خورمه دا احساساتو پارونکی با ارزښته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چې همیشرد پسرلی د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کېږي . د موسیقۍ په ریاست کې مخامخ کېږي . د لندن روښنه وروسته د مرکې بلنه ورکړم چې په دېر صمیمیت سره حاضرېږي . داسې په خبرو پیل کوو : - کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو همیش خوښ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحې څخه ... دداسې حال کې چې موسکای به شونډو بریښي زما خبره پرې کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چې د هنر ضروري او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیش چې زما پښه محفل اولاسرمې طبلې ته ور ژدې شي هرڅومره غم چې مې په زړه کې وي غټه گټه پرې کېږي د اوبه خندا اوڅر -

بڼې خلکو ته خپل هنر وړاندې کړم . - تاسې څه وخت د موسیقۍ نړۍ ته گام کېښود ، د پوځه پوځه نه وروسته وای :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چې لا وړوکی وم .

- داسې بریښي چې تاسې په یوې هنري کورنۍ کې زېږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلې زما پلار طبله اوتره مې آرمونیه غزلوله . هغوي نه یواځې زه بلکه د پوزنات شاگردان روزلي دي . تره مې هنري ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کې مې او دمخه په ډله کې په اصطلاح ښه ((پوځ)) شوم . او وروسته مې په نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال کې د محمد عمر په مرسته مې له راه پسر سره همکاري پیل کړه او چې د د پسرې مجلس ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځې سید علم او طلا محمد دراد پوسره قرار داد د لرلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل ، پروگرام به مو ثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمې څخه بهر ته تللو .

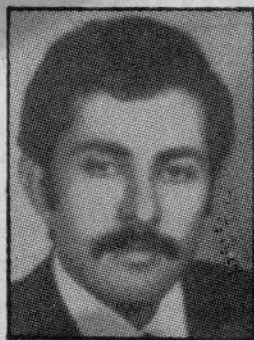
- تاسې ولې په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کې د پیر محبوبیت د لرلود . لږه لږه سیمو لکه کمر ، لغمان ، پېښور او پښتو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کېدل ، او هر واده کې دوه شپې ساز غزلول کیده . بعضی وخت به یو واده لاڅمته و چې د بېل واده نفر به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کې خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو وخت راته نه پیدا کېده .

- نو ایاستاس د دې وضعیت په وړاندې ستاسې میړمن عکس العمل نه ښود .

پاڼې په (۱۳) څخه کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ وینم
 خدا تر و اسمانی بېغلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگومه د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لویي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمی . چلنزه ترد لپـره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پروخویدلم يو عمل بیامی تر نظـره شه
 مینی درواري شه له بنگو رنگیـو سره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلین
 باقی بریال

گلونه لور زمانونه

خو شیبی د انتظار اوزده کلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خیالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدی
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پوی په سر روینانه
 نژدی شوي د وصال خوزه شیبه وه

سرومنگولو د بیلتون پرده کړه لری
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مینی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه و
 په سینه جی بی گلپانی رنگینه شی
 ولولیزه بی د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شی

د اوریل بی زانگیدل تاوکری ولونه
 اوسکایی نخیده په اننگوکی
 تول بی فوز شومه د مینی انکا زو ته
 د وری نیچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرفلنیو اندامو پی
 زیاتید ونکی د پانی هوس گرسی وه

له وریمنی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاوو
 لکه پینه په خولوکی لور په لور
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذبـه وه
 اوله گرمو او سیلو پی بنگاریدله
 تلوسه بی بارونکی ولولـه وه

د شیبو هغه بهیر برلسی و و
 جی د مستی فونې وسپړل کلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لری
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کبف

ببین این بیدم انسانه میگوید
 فسانه از بلا یی گوئند ویرانه میگوید
 او میگوید :
 که در تمام و شب تاریک
 سیاه لاش خوار د یو
 جهان را قبضه میدان
 و هر که شب بدون آید
 برویش حمله می آید
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گویی تو؟
 چه بنداری؟
 مگر این مؤذنت بپسند
 پتیا راست میگوید

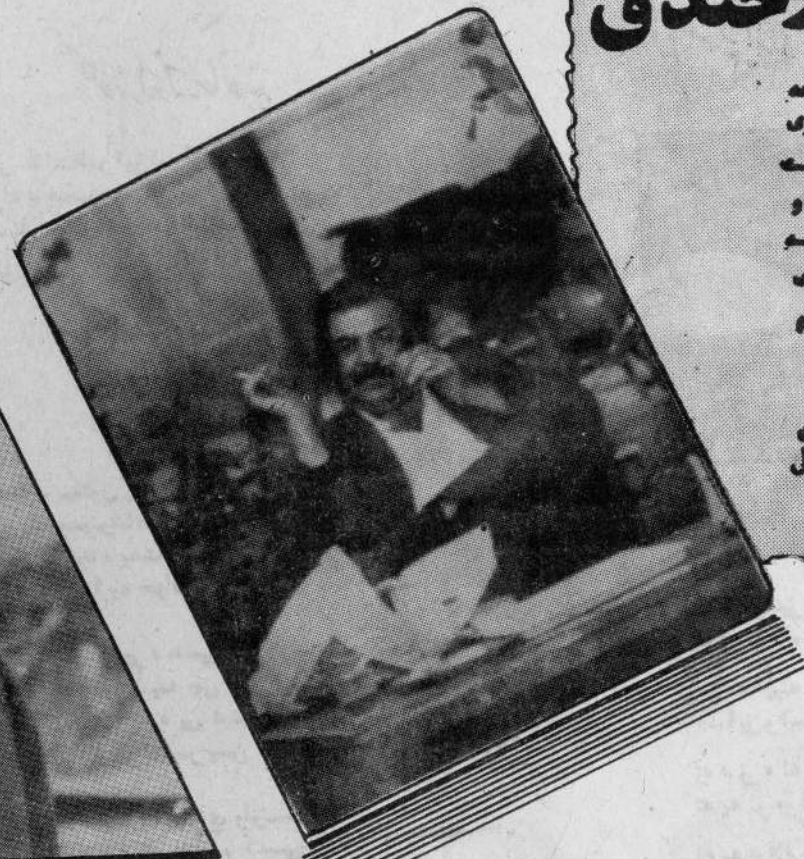
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوز

پرستو آمد و پری رسیدت آورد کرد
 بهار . رهگذرت را شگفته باران کرد
 بشارت گل سوزی خجسته باد . جوگفت :
 که میبوسد ز سفر نازنین صحرا کرد
 به راه آمدت . گل نقش پای تو برورد
 که فصل وصل با باد همجوگج باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی بر نشان باد خاطر . بنگر
 به کوهان سیدار نقش باد بند بر
 به سینه تاز به بود نقش مهران بند بر
 مرا به غری آموش مهران بند بر
 که گشت سینه ام از آه بیواسی بند بر
 بیا بیا که تو می شاهنورد د یوانم !
 مودود که تو می در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالسمیع حامد

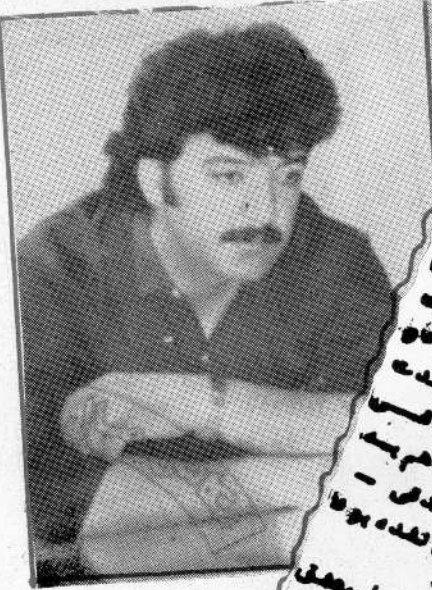
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کجه
 نیمی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
 به سوی آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم
 فماتر به با دناپسکل زا به فاصله دوری
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
 فسوق خندق شده بود که به مشکل
 تا خانه رشت .



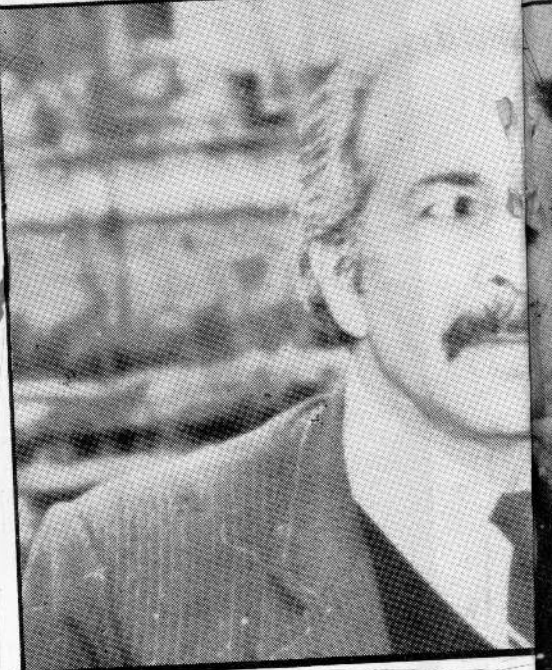
موتورخانه مذکور

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در راه بودی و در شیشه

نعمت آرزو هنر پیشه علم های اندامانی
 با همه بیفتانند او که در فلم سینمایی
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار
 کرد و آوازه عشق و دلدادگی این دو
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
 قوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی
 آگاه شدیم که این دو دلداده با هم به
 پای سفره نامزدی نشسته اند .
 دوازی از نامزدی شان سوئی نشده بود
 که به زودی ازدواج کردند .
 واقعه در نیکی که در فرجام اندامت
 نفس سینمایی همه با به حیرت آورند
 مانعت نظری بازی کردن ساره فارسی
 های بعدی سینمایی از طرف موهوس
 نعمت آرزو بزرگ نماد و بر کار هنر
 را به اندوه بزرگ نماد و بر کار هنر
 سحر خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
 لویز بین را محاصره کرده بودند مهربک
 ر زهر زنی تمهید پنهان شده بود
 خطبه را گاهی این سوگامی آن سنو
 میدوید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
 و هنر نایی همه ما مهربک وابسته بودیم
 در آن نقش داشت اما میدانید که آخر
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
 پشمک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
 ساه و چرکین .
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
 پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
 را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
 خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
 بود و پشک همراهِش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



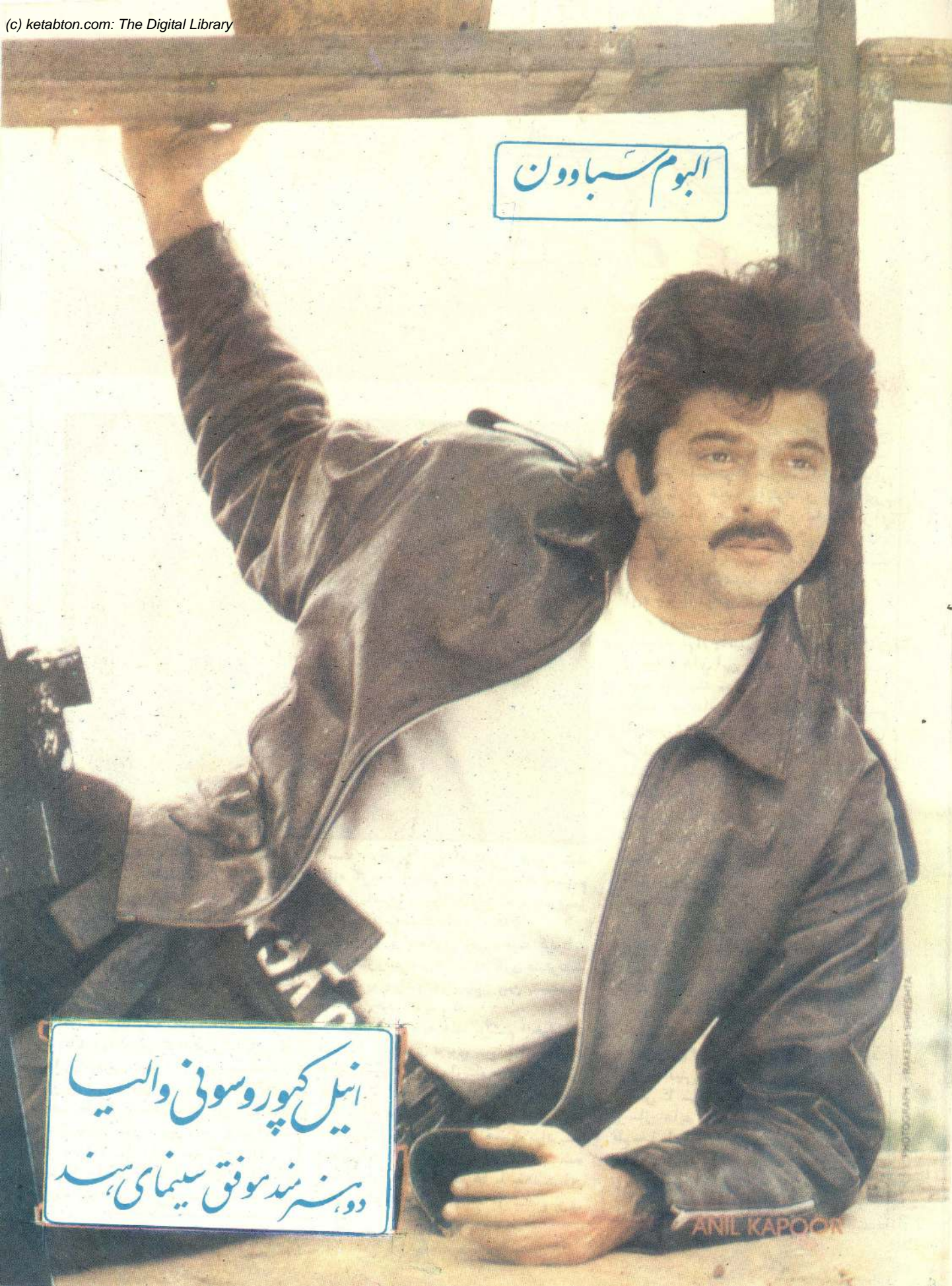
جواد غازی یار د هلیز ایستاد
 را به یو تلویزیون را میبینیم تا از حادثه
 زنده گی هنری خود برای خواننده گل
 مجله فیه که تا این که او را فارغ
 منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست و محال
 دیگرگون در حالی که دوستانش گسرد
 بقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید محمدالله که هنرمند و ستایش او را بنام
 شیرین گل برسوز " بیخنامند در
 حادثه که در این روزها خساره بسوز که
 اقتصادی را به خاطر عروس و آرایش تهر
 لداورند ، آوردن عروسی به خانه بود
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
 قرض کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
 شیک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام
 و صرف کلان عروس چندی منتهیانه که
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
 و هادی عروس را به خانه می آورد و آنجا
 دارد تا عروسی واقعه چون در غمگسری
 که سال های سال به امید عروسی با او
 محبت سپریان و سا زنده زنده گی مشترک
 باقیست .

البوم سباوون



انيل Kapoor و سوني واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR



Outfit Courtesy: Rasoolbhai Adasji

Sonu Walia
Photograph: Mukesh Panchal

زنگنه و آشنوک

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
 براشراست - بنک میگوید : من از آن -
 دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
 و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
 تا صحنه های حساس را بازی نماید . برای
 ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
 همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
 نه کسی دیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...
 او به جواب سوالی گفت :

« درین روزها مصروف ساختن فلمس
 استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
 از صحنه های این فلم هیروین ، از زیننه
 بپند - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
 مراسم آشوک امرت راج نکر کرده ، بالایی
 ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
 صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
 شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
 که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد ، -
 تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد ،
 مشکل است . اما من نمیتوانم فلم خود را به
 دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم ...))
 برم بهاری به شکایت هایش از سری -
 دیوی ادامه داد . ولی من همینکه نام
 آشوک را از زیننه شنیدم ، صرف در همین
 مورد فکر میکردم و اصلاح دیگر نفهمیدم که او
 چی میگوید . حرفش را بریده پرسیدم بیسی
 گفتید ؟ شما آشوک امرت ... او کیست ؟
 برم خنده ای کرد و گفت . کدام راز در
 جهان تا اخیر را میماند ؟ آنهم اسرار
 یک هیروین ؟ از مد هیولا تا نرگس ،
 از هیپامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
 موسی تا سری دیوی .
 از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
 فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
 پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی
 دیگر هراس برای چی ...))

بقیه در صفحه ۹۴



است . برادرم آشوک امرت راج هنرمند
 تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
 دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
 برایش جواب مثبت داده است .
 سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
 خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
 سری دیوی و آشوک را ببینم . من بیسه
 چشمان خود دیدم که ...
 وقتی دوباره به هند برگشتم ، خواستم
 مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
 دقیق بگیرم . اما قبل ازینکه من کوچکترین
 حرفی بزنم ، سری دیوی داد و فریاد بیسه
 راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
 محشری را برپا کرده بود . همینکه مراد مید
 صدایم کرد : ((امریش) امریش) بیسه
 لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
 آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
 هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بیسه
 فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
 یاد میکرد که من صرف به خواست ما درم
 گردن می نهم ، این روزها سوگندش را به
 یاد فراموشی داده است .
 من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
 تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
 آنجلس به امریکا رفته بودم . آنجا
 مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
 بهیاری معرفی نمود ، از من پرسید :
 هیروین درجه اول هند چطور است ؟ گفتم :
 هدف شما ؟ در پاسخ گفت : من دوست
 برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم . و -
 وقتی درباره برادرش پرسیدم گفت :
 راستی ؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
 سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذاهای دریایی

ترجمه: کیان



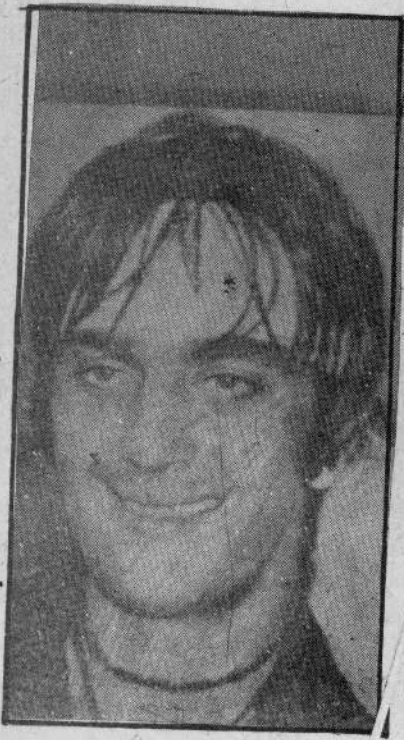
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنسیت که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد صرف گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرف الگواه -
گاهی ایجاب نماید ، پورا آهن چسب
میوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر را به احساس
مینامم . دیگر در همه حالات ، باد امین
دراز ، و پورا آهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیروم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست ، حتی یکی د بار
(Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجل دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجل دت مرد بیسوس
بر عقده و اندک رنج و وبال اخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کمنه
سنجل دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسا عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کم تا آن در رس د قیض را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریمت د هانش بازمانده بود و چشمانش وحشتزد ه معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده
 ترجمه و ف. ف.



چراغهاي پيشروي موتور كوچكش بود كه در -
تاريكي ميدرخشيد و ديواره وارقمشي از -
اطرافش را روشن ميكرد .

ناگهان درد پگري باز شد و مرد ي كه او
هم لباس عجيب پوشيده بود نمايان
شد . مرد در حدود چهل سال پخته
موي شقيقه هايش را باييين صورتش ميرسيد ،
امارش نداشت . وي كرتي سبز ابرشمس
عجيب پوشيده بود و يك پارچه بد و زگرده -
نش بسته بود و باهايش لافرمي نمود اليزاب
بت فكر كرد كه شايد به يك معامني لباسهاي
تفني آمده است . معامني اي كه مردم در آن
لباسهاي شوخي آميزي پوشند .

آقاي ايتان پرسيد :
- لوسي قصبه از چه قرار است ؟ اينطور
معلوم ميشود كه مپترسي . چرا از خانم
خواهش نكردي كه از اين باد سرد بد اخل
پهايند .

لوسي جوابي نداد و ديده به يكسو
رفت .

آقاي ايتان گفت :
- خانم ، آيا دلتان ميخواهد باخانم
آشناشويد ؟

اينرا گفته با تعظيمي اليزابت رابه اتا قسي
كه چند لحظه پيش ترك کرده بود رهنمايي
كرد . اليزابت به عقب مرد روان شده و
بكشور را در كنج اتاق گذاشت ولي احساس
ميكرد كه در عصر وزمانه ، د پگري قدم گذاشته
است . در اين اتاق مانند اتاقهاي صد
سال قبل اثاثيه گذاشته شده بود ميز ،
چوكي ها ، برده ها و همه چيز قسمي
معلوم ميشد كه از روي تماوير بعضي كتاب
هاي قصبه هاي قديمي كاپي شده باشد .
خانمي بالاي يك چوكي كلان نزد يك آتش
نشسته بود و قدري ضعيف و مريض معلوم
ميشد . وقتيكه آنها داخل اتاق شدند
زن مذكور با چند كلمه بي با آنها سلام و عليكي
كرد . لباس تيره رنگ و درازش باهايش را -
مي پوشانيد . ولي يك چيز سبك ابرشمس
به دور شانه هايش انداخته و كلاه كوچك
قشنگي به سر گذاشته بود وي سمي ميكرد كه
رويش را از حرارت آتش دور نگاهدارد .

آقاي ايتان چوكي اي به اليزابت تعارف
كرد . اليزابت وقتيكه نشست در لباس
كوتاهش كه عبارت بود از كرتي سبز روشن
و كفش هاي وزنين احساس ناراحتي كرد .
وي اين لباس را سبب با رخصتي آخسر
هفته درده پوشيده بود .

اين اتاق به عصر ملكه ويكتوريا متعلق بود
و وجود اليزابت درين اتاق چيز غير عادي
نمود مثل اينكه مسافري از هتاب آمده
باشد . اين مردم عجيب ني هابودند ؟
آيا آنها رام عجيب و غريب را بازي ميكردند ؟

ياد يوانه شده بودند ؟

خانم ايتان به اليزابت خيره شده
بود . معلوم ميشد كه از آن چه مي بينيد
خوشش نيامد ، بود و حقيقتاً تقريباً از او ترسيد
بود . موهاي مسافر كوتاه تجبي شده بود و
به شكل عجيب آرايش شده بود بسيار
با بي احتياطي آن كرتي سبز (بعد چشم
هايش باييين زانو ها و باهاي اليزابت را -
پايندند . باها (با هيچ پوششي ، هيچ
چيز كه آنها را پنهان كند) زن با ترميم
كوتاهي از چوكي اش افتاد ، مثل اينكه
ضعف كرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزيزم (ترمس اين خانم جوان خانه
دوستش را جستجو ميكند و به كمك ما ضرورت
دارد .

بعد آ به طرف اليزابت برگشت :

- ماشش سال قبل از اين به خاطر صحت
زنم از لندن به اينجا آمدم و درين مدت
ندرتاً معمان داشته ايم اجازه بد هيمد
كه براي تان يك گيلاس مشروب بياورم .
اليزابت از او تشكر كرد و در حاليكه
(به سلامتي شما) ميگفت آرانوشيد .

خانم ايتان چشم هايش را بست و آقاي
ايتان سكوت را شكسته گفت :

- اميد وارم از اينكه از خود تعجب نشان
دادم مارا ببخشيد . ورود شما وطن ز حرف
زدن تان بسپاراز چيزي كه ما مي دانيم تفاوت
دارد .

اين مردم نه تنها ظاهرشان مانند
مردم عصر ويكتوريا بود ، بلكه رفتارشان
نيز به مردم عصر ويكتوريا شباهت داشت
قسميكه كسي فكر ميكرد كه واقعا در عصر
ملكه ويكتوريا زنده مي ميكردند .

- اليزابت پرسيد :
اليزابت پرسيد :

- آيا د رهمين حوالي كدام كلبه گلابي
رنگ ديگر نيز وجود دارد ؟ من امروز چاشتم
از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه
عصر نمي توانستم حركت كم و حالاهشت بجه
است من بايد به دوستم تيلفون كم و پهرسم
كه كلبه اش كجاست و براي من بگويم كه در راه
است .

آقاي ايتان نيز مانند زنش ترسيد ، بود :
- آيا درست شنيديد ، ام شما گفتيد كه
از لندن آمده ايد . فاصله زياد تر از صد
ميل ، از پنج بجه عصر ، صد ميل در كوتاهتر
از سه ساعت .

- بلي ، من تا خيره كرده ام زيرا موتمن
به سرعت حركت كرده نمي تواند .
آقاي ايتان با چهره رنگ بر شده و
دست هاي ليزان برده هاي سنگين را -
پس كرد و به بيرون نگرست . در اطاق سكوت
برقرار شده بود .

اليزابت احساس نا آرامي ميكرد .
- آيا سگرت كشيده ميتوانم ؟

اينرا گفته سگرتي را از قضي اش برداشت
و با لايترش آنرا آتش زد . خانم ايتان از -
وحشت زياد شروع كرد به چيخ زدن . آقاي
ايتان نيز از منظره وسيكه نقليه فير اسب و
عجيب با چراغ هاي روشن ترسيد ، بود .
چراغهاي روشن تر از زهر چيزيكه او در تمام
عمرش در روي زمين ديده بود ، او حالا
آدمي راميد يده كه در رازيك قطعه
چوب سفيد كوتاه به حلقه فرو برده و -
وايسوازد دهن ريشي خود خارج ميكند اين
آدم واقعا از كدام دنياي نا شناخته
خارجي آمده بود (

مرد با زورش را بد و زرش حلقه كرد تا
او را از شرم مسافر بيگانه حفظ كند و فرياد
زد :

- برو (برو) توجه هستي (از كجا
آمده اي) بخاطر خدا ، برو (و مارا آرام
بگذار)

ظلمت اليزابت را فرا گرفت و از اين بيشتر
چيزي نفهميد .

- وقتيكه تاريكي و ظلمت حوشد ، اليزاب
بت خود را در خارج در كلبه ايستاده
يافت مثل اينكه هيچ چيزي فير عادي -
اتفاق نيافتاده باشد . برنده گنگ هنوز مي
سرود و باند در فضاي آرام مرزها ها
نجوا ميكرد .

دروازه باز شد و او در دستش بليند را
در حاليكه دستانش را براي در آفوش كشيده ن و
خوش آمدگوني او باز كرد ، بود .
- او عزيزم داخل بيا ، آيا انتظار
كشيد اي ؟ من وقتيكه شنيدم تودر -
ميزني حمام ميكردم و همانقدر زود كه
ميتوانستم خود رابه پاين رسا لدم .
بليند او در حاليكه بصورت اليزابت به سي
نگرست پرسيد :

- چه گپ است ؟ طوري معلوم ميشود
كه روح ديده باشي ! اينجا بسيار نزد يك
آتش بنشين .

- من فكر ميكم كه سه روح ديده ام .
اليزابت در حاليكه دستهايش را بلند يك
آتش ميگرفت گفت :

- اوه بليندا ، فكر كرده نمي توانم كه
برمن چه گذشت . من چند لحظه قبل
در همين اطاق بودم . وقتيكه مردم ،
بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خوږي مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوږی د اخی افعال وویم نوزره می ماته نیس مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خوږنه وي او هیلخ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کنزې می هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خبر می دې کورکی به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږی د ایی وي . زه پکی خوږی می .

تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟
 - هغه هیله چی ټول افغانان می لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوری لاسی د هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .
 - پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري .
 - خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کړي انتخابت د کابل په سطح نه بلکه نظر فوینته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناه ته می نیولی او چک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوینې دي . د دې پوښتی به اوږد وسره می سمد شتی به موسکای وویل :

- گوره د دې پوښتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسینه خصوصی ټول وایم چی نوشته پیسینه کړي . به هیواد کی می استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوږی ی .

- تاسی خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موفواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟

- زه د دې زمان او د دې لورگانی لرم . اولاد می وړوکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

- ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

- استاد اول میرچی ژوندی واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پیس وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .

- ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی او داستا .
 - خوند وړ دې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پری تروکتو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاستا .
 - که څوک د فزلی به ماهیت وپوهیږي نو واقعا فزلی پری خوند وړ اړه زړه پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضت

په ویشی

نو استاد به ښه وهل او پبول را کړل . خو چی می راباندې درسته زده کړل .
 - خو مره سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :
 - تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .
 - ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگ کړي دي ؟
 - زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگ کړم . ولی موز ته څوک اوږی . او ځنی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خوږه ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پیدا کید . ماله خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړ پکی د شاگردی او استادې نه وتلسی وي هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زړه روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فیرله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لاس زړه وری د قبر په سر را کړي . استاد .
 - د د اخله دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان می نو چنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیس برون هنرمند شولین د کور او ژوند خاوند دې . تاته به د ویره وخت کی یو کور د رونه رسید پرین د د اهنر پرین د .

نعمت الله

ما په لارکی د موسیقی



هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بجیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخره فلو خوما څه د بولی به سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کس .

مایدې لارکی پروهل خورلی .
 - خدای دې خیر کړي د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .

- استاد اول میر پری کوښنی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه د مخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا -
 - تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی د څو ساعتو له پاره کاوه او که به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خیر دې زما سندرې نشر کړي . هنر هنر د پوښتید قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه اوښه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

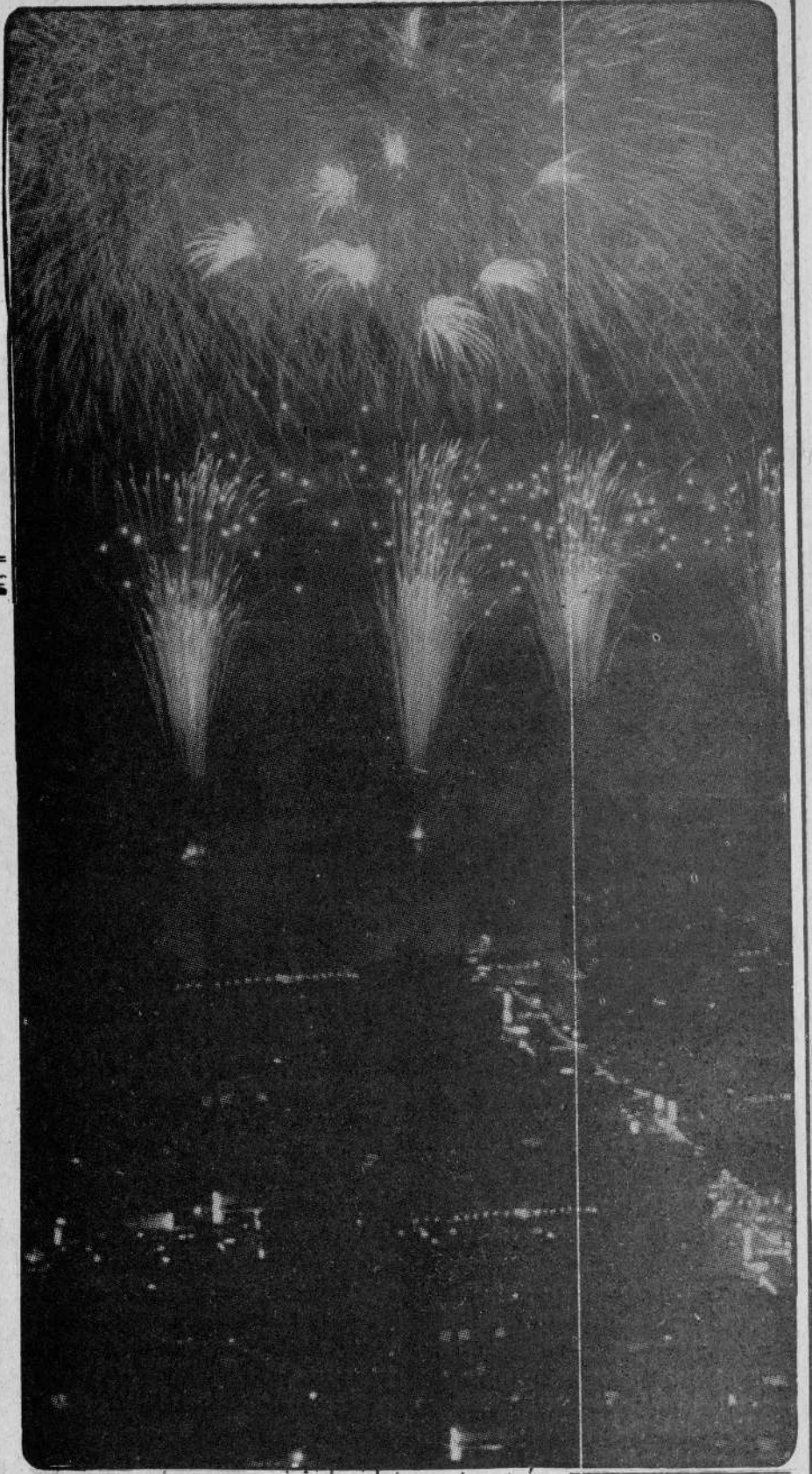
لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او له معانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړی سرکی می فکر وکړ چی گوندې بحای می فلت کړی که پیسه کوته کی گڼونه پراته وروخته پری نا - ست اوچای می خنسی . په میرمی کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوې گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام معانته وراوه او داسی مویه خبر وویل وکړ :

- ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویم خواوس پوه شوم . لکه چی پیسه گڼد لویسی اودا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی معان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .

- تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د - بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پښتی تنگ ټکور خوږ ژمیسی سندر فواري اوښه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کړي خو بیا هم له سندر و سره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر اوښه کمپوز سره همفاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده په خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړی وخت نه می د خپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پلا د د وولس کالو چی له موسیقی سره مینی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی - زنگون ولگوي ، د یو کال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هویکی د پښتو د اکره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



شبه ولی توره وی . یا شبیه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی دباراد کسی (د تولود عقید وینجا - لفه عقیده) نجم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی لسه لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گویمان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . نمکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بیه نسه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوسره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : نمکه لمر ویده وی او د فلواوشپی گریه ویدوله پاره د ستورو ریایی دیوه لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یوینگیل به فکر کی وینیس . به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گریه وینکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی داگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی د نسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زومونیز د لمر د سطحی د ریایی به اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی اسمان د منگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعتته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینج پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریایی یوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه دیوه لیک به ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی د لمر زور خخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس لسه هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونی نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریه چی د اسمان د گنبدی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیر ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کسی بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو یوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتایی دیوه کمزوری ده او به سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونی ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونیز به نورو وینو . خو که چیری د اتومونو پوری لوی دلی له خوا دیوه روینتایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تکلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی معوان ستوری بیژند ونکی (جان فلیپ لومس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو وړ انگوه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونی نه شو کولایی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د مسره فت گام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کسی مسالی ته پیی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکا پین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه - مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلهوه ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگرس ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیروز شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار - کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک توفان با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
افریقان باد به چشم میخورد ، از جمله
خطرناکترین مارهاي این قاره است
این کبوا بحد ازان که عضلات خود را
خورد کرد از دهاه خود از طریق
سوراخ دندان هاي خوش زهر را
پاش میکند . و موما چشم هاي انسان
را مورد هدف قرار میدهد ، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمانه چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد . باید یادآور شویم که این
مار زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش میدهد .



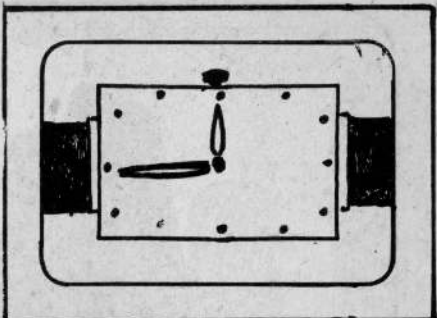
لندن بودند که میگفتند : لندی ها
ازین به بعد درگادی هاي سرسبز
شده ، نه بل در زیر چتری خود را
بنهان خواهند کرد .



یک تبعه اوکرایین یک انجن برقی
را ساخته که هشتصد متریک گوگرد
است . کار منحصر به فرد نیکولا ی
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا
توری در موزیم پرتی تخنیک مسکو به
نمایش گذاشته شده است .

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصوص
صمانند سامان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجع به
نازکی یک تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین کار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن
در حکم توانایی برای این اشیا ی
نفس و ظرفیت بود که قطعات خیلی
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد .
سهاد رستی تمهیدات آب پازی
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخشد
کند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم
شد .

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان
را ساخته است که در رأس یک پروانه
مطلا با نازکترین بال های شیشه یی
جابه جا گردیده است . ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید ، قطعاتیکه
از فولاد ساخته شده و به عقیده
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

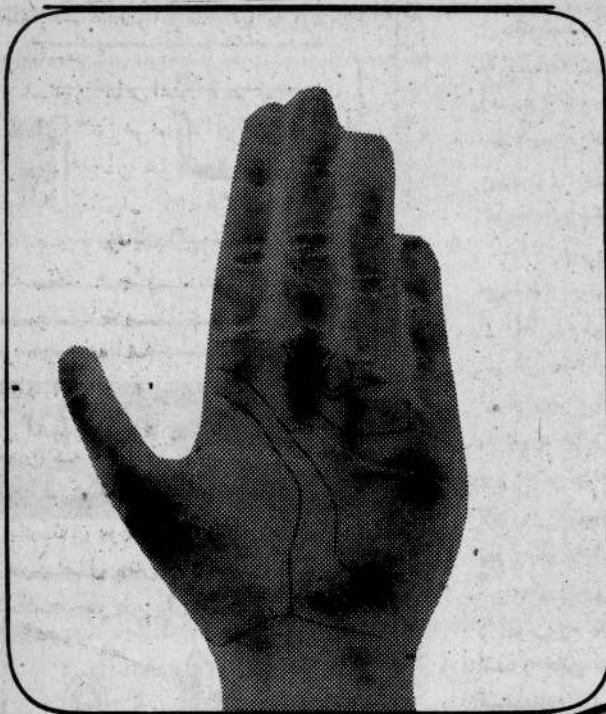
و از آنجا

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد . البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب ، نه برای رفع ریش
باران . برای اولین بار چتری پدیدر
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد . یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت . این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی رانها ی

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان
شناسان سوئسی نشان داده است
که خواب شبانه های می و چون کوتاهتر
است و انسان در ماه های سپتامبر و
اکتوبر خواب های طولانی میبیند .
زن ها نسبت به مرد ها یک ساعت
افزونتر استراحت مینمایند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افسار نبود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - آغاز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی دریا بند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود توانسته است از روی یک تمهید اساسی - نقاب بر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بپوشیدگی های آن به جهت مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید. بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلده انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مینی بر تضمین حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف آغاز شد . برخی به وجود صی آمد که پس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت صریان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طویتنال
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو ریب وجود میدادند با عدد
 حالا دانستنشان به اشکال کف
 دست بسیاران را از امراتی رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatrics " و بیماری
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کرمه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طویته است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمد العظیم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد صریان
 بیشتر نظر به مردم حقیقه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خورن آفریقایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبیایی
 طبیعت نیست و دانستنشان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آیینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچسک نمیدانند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism "
 وجود میداشته باشد " بیماری منگو-
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پیوسته
 محاسباتی که در سده ۱۱۶ توسط
 فرانتس گالنی " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محکم را بپاید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 طبقه در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر پیروزی
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جیب دست او گرفت و به لیزش کبکد

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبی را

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود . تمام بدنش صلرزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

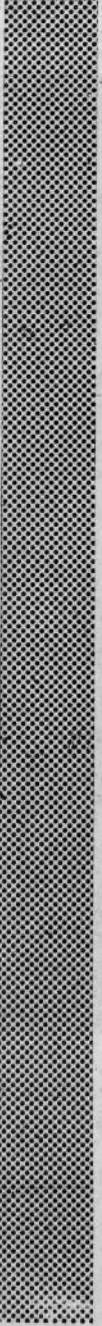
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز پاهای خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمد دارند ه به ویژه افراد درهایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت ه ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوار استم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- یتان از دل و باج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی - صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیارید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیج روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

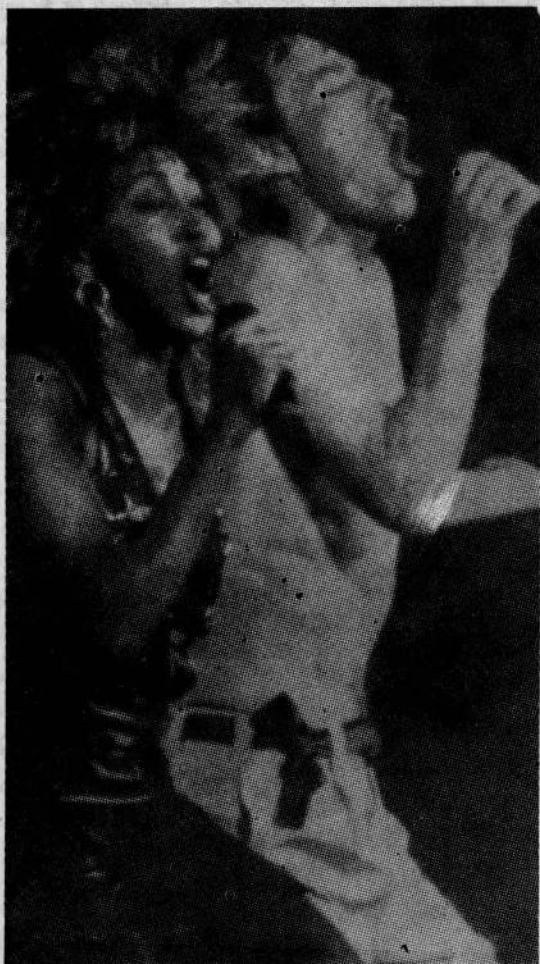
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فو کوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و دره جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف مسموی شد جانس را از دست میدی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نرزش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی مینماید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصند...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتنی و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصند...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باجه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :

س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟

ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندان زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ؛ سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :

س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟

ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار د ر منزل مصروف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :

س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعلا کجایند ؟

ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، فعلا یکی در شرق د یگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده گی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجلاسروش از شهر مزار شریف :

س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را د بار لبسنگ مینمایند .

ج : به خاطر یک برای بار رسم کاملاً آماده گی داشته باشند !

عبد البصیر مای و ولید میرزاد ، از شهر مولاعلی :

س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟

ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنراصل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد .

سازمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی د ر این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد .

این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نیر ۰۰۰ بتلون های غنجد ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...

د ر این بدیده ها چی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لطف باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز بیست باد هوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و مچ فرهنگی قا در خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها د برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند د فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :

د ر ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د یسکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید داری - پایه های اجتماعی باشد .

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگه نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ د یگران میتواند د وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهنس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خودی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزدور صفت و مطیع امیر

کلیسای سحر

دختر سحر

سمر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است .
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود یک خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم .
و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم :
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیرکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد م نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها بیکیه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید . . .
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتش در دست و ناگفتش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد -
سردی موزید و سرما ، تنم را می آزرده شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

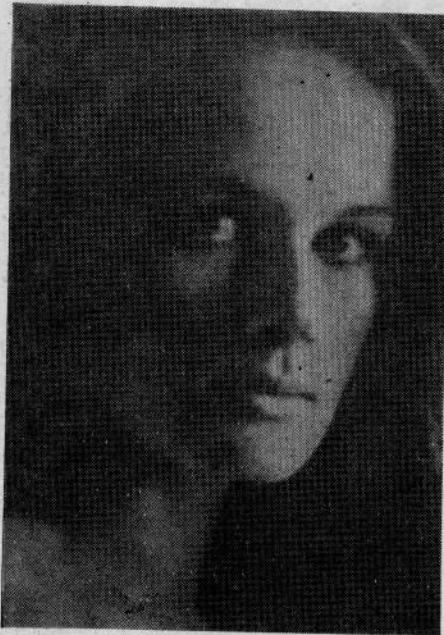
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروزه کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد تو خنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت قصه ها مینوشت
 من شعر های او را به یاد دارم .
 شعر های درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتند و ما ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبودم
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روز های رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود و
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده دیگر کویهایی
 در نرگس پدید آمده و کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد و اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای اسی
 و باسنی نقش میبسته و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفانه ورق بگردانیدم

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستانتان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

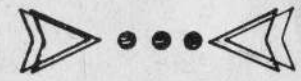
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برنج و گوجه نرگس هیچگاهی
 مسامع آزادی من نگذاشت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتم و میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشتم کیسه فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفتم .
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگذشت
 و در پایان هر صحبتش قهقهه
 میخندید . منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت . دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس .
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم و تب داشت و دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از من دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم . سیمایم
 در راه گفت با نرگس از او -
 میخواستم .
 و سیمایم اخطار داد که یا بسا
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم و تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوا را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
 نرگس رفتم . نرگس بیمار نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در شناختن
 او که به دستان خودم به شفاخانه
 رفتم . سیمایم شفاخانه را دید
 و نرگس را در بسترش دید .
 سیمایم با نرگس حرف زد و نرگس
 پام را بر سر سوخت . سرو صورتش
 در بیان از نرگس پشیمان شده بود
 که از نرگس میترسیدم و صورتش گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالم بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود .
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوانم
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشمت
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفتم
 مشرعبدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس بهترین زن جهان بودی و -
 در دلم دامن یک شیطان پناه
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشمم به بستر او افتد و دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده -
 بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ه های -
 های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز مریضه . با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پسر را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود و دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود . و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

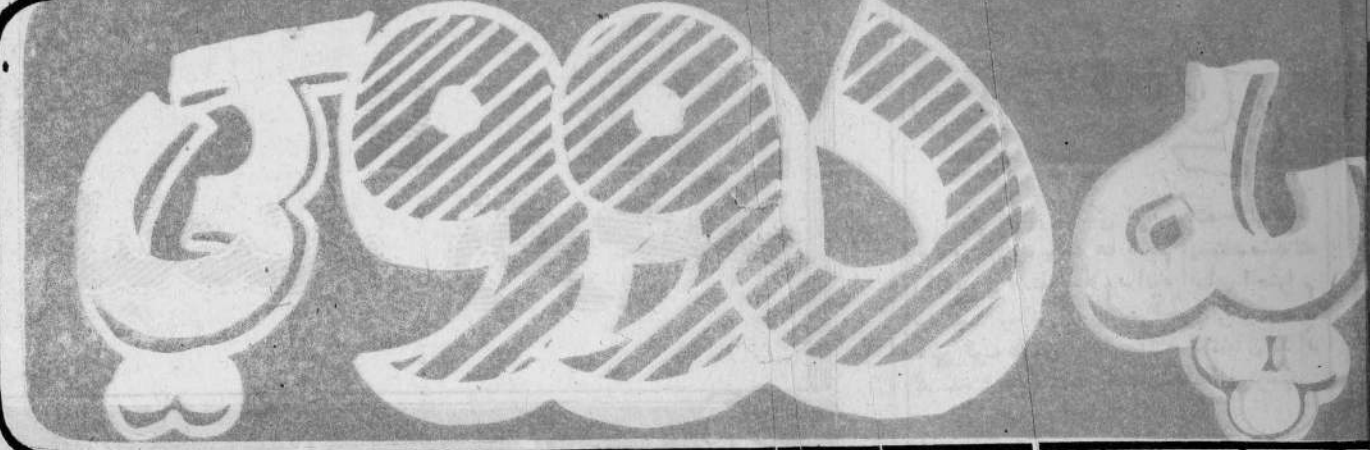


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړې وه .
د الان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې جوړه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړې کړ او په د الان کې یې یو گام واخیست . په د الان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید . د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر و . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوې وې او له همدې کبله یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پر وچولې وو او را کوزیدې .
دا د ایلزې د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هیجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا اېستلو دا وید وید - پاره .
هیڅ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار ولود چې - دوره تر شا یې بحان دوه قاتو نیولې وې او کله چې ده ور خلاص کړې وې د ده په شپږ کې یې بحان وروښو نیولې وې . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله سایې وید پوله او د قفل

د سنگریزې وړخ راوه او وړیې د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد و نه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر د بردغه پار بر - پالی شو او کله یې چه د ایلزې ارامه سا اېستل چه ده ورته فز نیولې وه واورید . ده سره د احساس را پید ا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړې او خپلې کوزې ته یې بوزې . کله چه ده دې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدې هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شپه د هغې سره د یو معای کېد ولېونس وه پکېسې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پېرې گران وه او د ده لاس دې جرات نه هم باید پاره شوې وې .
کوم احساس چې ده ته په دغه شپه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وې . د ده په رگونو کې د سوزید و احساس را پید ا شو . داسې احساس چې پخوا یې هیڅکله له ایلزې سره د یو ایتوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزې په درانده خوب وید و . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزې د ده د اجابو پیرال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شوې کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لرزه راگه شوه . د هغې د سا اېستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ټپید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاسم شیان یې تر لاسه شوه چې پر خوکې باندې پراته وو . دا د ایلزې کالی وو .
د جیفرې موه به کوزې پوه شو باندې ولگیدې او د پیر ترې را پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدلې وې .
د پاره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزې د شونډو د پاره ترې وې یو بریل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروښو دې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنګ ته ونه رسېد . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترګې خښ کړې . اوس یې چې سترګې له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .
ایلزې له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزې پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېاېسول .
د هغې نصابې او ونوتې سترګې خوب پټې کړې وې . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان برې را خواره وه . نوس اوسرې شونډې یې لټر فوندي سره بېرته وې . دمخ پوست یې کمرنگې فوندي ښکاریدله .
یو کورچسې اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لرزه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوته لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتې . ایلزې دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یې وو ورو ایلزې رافله . و خوسیده او سترګې یې رالوتځې کړې .
د پیر را وپښه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لټر زید ا شوې .
د پیر شپسې له پاره یې سببه او انې د پیر نجلې ته وړید ا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اړ و کړ .
هغه په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانسر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولیده . نود پورې محرکه کوي تر شا ټپو لاندې په بستر باندې د هغې تر شتگ کېښیاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوبږنې شپه ده اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې ویده شم . زه))
هغې کوم عکس العمل ورو نه ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شپسې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتنه شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شو .
د هغې شونډې له موسکا پکې شونډې هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



هغې وویل : ((جیفرې . خوته با پید نه وې رافلی . ستامور .)) د هغه په سترګو کې یې اعتدالی اوجسلیت له وراپه علید .
ایلزې د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده - کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوسې زفم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کیند له اورد جیفرې لوبلې او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښیښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهیدله خه کوي بحان یې د هغې ترخنګ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینګه و نیوله او تر هغې پورې یې دا ټینګه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې د نیما یې کوزو تر شا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ټینګه سره وویل : -
((ایلزې - زما گرانې (اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لوبلې مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکار و نکړ او ترخنګ یې کرار پر بوتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې ټپرتنه وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې ماته کړه . جیفرې د دې ترخنګ پروت و اړدای ښکلوله .
هغه وویل : ((ایلزې . ته خپه نه یې))
هغې لټر د اعتراض په توگه اوه اېسته ادا له لوبه

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
چرا اداي احترام نكردي ؟
نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :
بيخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

ازيك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
بزرگترين خرابی در وقت داشتن
چيست ؟ او جواب داد :
داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بهرون آمد . اتفاقاً باران شد بيدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
- آقا چرا گريه ميكنيد ؟
مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
- اين چيست ؟
رهگذر گفت :
- معلوم است ، اين ماه است .
گريه مست شديد تر شد و گفت :
- من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
ارسالی : زوليانا نصيري

ببخشيد زير خنده

با عيبات ما موز

ما موز و كرتي و كلاهم نبود
اي امر اگر نخوردي نان و نمك
مگر شام بود خرج پناهام نبود
والله زيريس است گناهام نبود
باوصف همه بختگی ام خام شدم
هر چند شريك رشوت بود رئيس
* * *
اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم
تا سال دیگر اگر بمانی به برم
تريان رفات و وفاي تو شوم
والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو بو



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريسل
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
ويرد . بقيه آمدند به چادر او شروع
کردند به دلداري و تسلاي او و
جهانگرد بي زن تيره کان باخود زمزمه
میکرد :
اي سستی جانم - اي سستی جانم
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام
اين نژاد مخصوص گورييل ' زن هاي راکه
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
بس مي آورند .

به گرفتن بلقيس هونگي

طرح ادبی

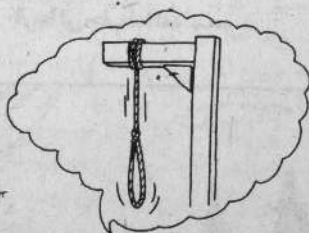
عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو که
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
زخم هاي من بودي آرام مي ده
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
زيرا به ياد آن روزها ميانتيم که من و تو از هم
جد اي ندانستيم . اگر يک روز ترانسي
نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوس
و صد انوسوس که تقدير ، ترا ز من جدا کرده
است و تا به جد کرده است .
آه ، عزيز من
اي گوشه .

نوشته : نيلاب حکيم

- علت آن که ماهيها عاشق نميشوند
اين است که پسران شکست ، وسيله بي
براي خود کشي ندارند .

- نميدانم آدم هاي دور وقتي در آيينه
ننگاه ميکند ، کدام روي خود را مي بينند

ارسالي : بلقيس ازاده



ترکيب هلري رئسي :
به نظر يک متخصص ، رقصهاي مدرن
ترکيب است از رقصهاي سنتي افريقا و
حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
داد که براي فردا هرکس چند جمله
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
در اين ميان کريم الله که خود را لايق
لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي
زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود . و
بيچه را ياد که با هم جنگ مي کردند . يکي
براي ديگري مي گفت بروکه مي زنت .
کريم الله ياد گرفت که : بروکه مي زنت .
پيشتر رفت ديده که دو بيچه قصه فلم را مي
کنند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .

کريم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت :
بفرما بييد حق اوليت از خانم هاست .

کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
صنف حاضر شيد .

معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
د ديگر را پرسيد نزد کريم الله آمد و گفت :

بگو کريم توجه ياد گرفت ؟

کريم الله گفت :

بروکه مي زنت .

معلم خشمگين شده گفت :

احق ، اين همه ها را از کجا ياد گرفت ؟

کريم الله جواب داد :

از د رمندياد گرفته ام .

معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود .

گفت :

پيش شو گوشه که برم اداره .

کريم الله گفت :

بفرما بييد ، حق اوليت از خانم

هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم
 باری بیما به موتر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی باپانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارستم
 که همیشه به اوامر پدرومادرخود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی نرق دارد . برمن رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم پاشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج درخوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبوریم تا مسافران را با تکوین
و با صدای بلند تر بر زبان بیاوریم تا آن
ها را متوجه سازیم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بیس
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها همه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این یا آن -
هنرمند پرسشها میمانند میپرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغز هم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعین شود ه که از رستوران مغز
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمیباشد
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناغده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیافهم
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقاشی بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنک دروازه آپارتمان مرا میفردند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریان عذر و زاری میکردند
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما
موه هم است . نام شهر ها جاده ها
پناها عمو سات و هر آن چه را که
فکر کرده میتوانیم ه تغییر میدهند
من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری
اد براد رکه هرد و از غوانهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتیم ه بیچاره ها بی صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردیم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطیه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار او مور د واده نکاح خط ورته راوويست د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او گروپ څخه پرته خو تل گروپ وځنډل خون يزرود گروپ او اخستلو نيتي ته متوجه شو. که گوزي چې په رښتيا هم نکاح خط پنهلس کاله پخوا د نوموړي هلك د مور او پلار د واده په وخت کې ترتيب شوي دي. د دغه معتبر سند په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي کلي ثابت کړه او بيرته يې اسناد به بوجي کې بچاي پر بچاي کړل. کله يې چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته کوله. نوزما به زړه کې راتير شول: - هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي کا رتو په خپرتقلي او ساخته گي وي. لکه چې قلب نن سبا د ژوند د تولو چا رواگي په لاس کې لري.

* د پلوی په لاره کې یې د دیوال خوا ته له ولې څخه بوجي راځيسته کړه او به یې د بڼې لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي پاکي کړي او پرڅه پرڅه یې په ښکته وڅخولي. کله یې چې د بوجي خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته راښکاره کړه. خو چا ورسره نه دغه دنگ همون دي بیا یې له بوجي څخه کارت راوويست چې به اتر تولگی کې یې دده د برحالی شاهدي ورکوله. خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسی یې خواستعلامونه اونورول ډول کارتونه هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو وړ نه وو. لکه چې دده قد او قواره یو خوارلي کله هلك ته نه بلکې یو دوه وشت کلن همون ته پاتې کیده. نیز دې چې د جلب او احضار گروپ یې مو تر



خان او که بل شوک تیرایستل



کلوله کلونه پخوا هغه وخت چې زه ماشوم وو. نوله خپلو لویانو او مشرانو څخه مې اوږدلی وو چې که چیرته په لاره کې شوک څه شی پیدا کړي نو بیا دې درې لاله په لور غز وایي چې: داسې دچادي. که به دې درې غز ولو د شی خاوند پیدا نه شو. د نوموړي تن له پاره حق حلال او خپل لویانو پورته اچته اخستل یې روا کړي. خو هغه وخت داسې رایاد یزې لکه د خوب لیدل چې موز ماشومانو به څه شی په لاره کې وموند او هغه خاوند به موهم ترڅنگه ولاړه. نوموړي به موندلی شی په پیه لاس کې ونیو او بیا به مو ورو له مخانه سره درې لاله وویل چې: داسې دچادي. له هغې وروسته به مو د شی خاوند ته په غز پد لوسترو کتل او شی به مو په جیب کې اچاوه. د اد ماشومالی د نا پوهی. نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه

د سیخ له خولی خورل

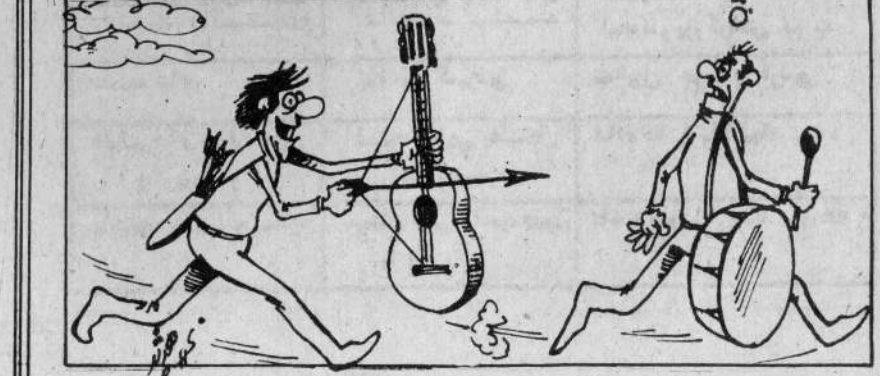
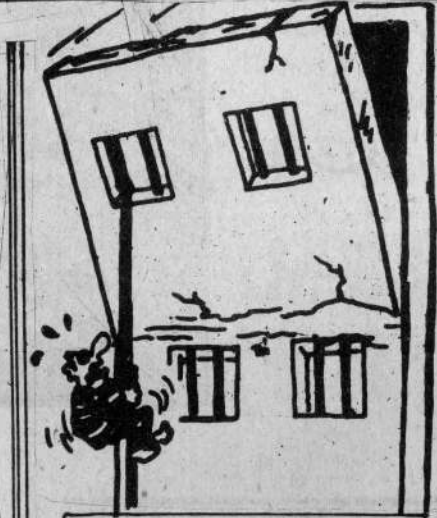
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می روغنی بویتل نورات ویل به می چی :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو
 - که نور روزگار مو تر یخ دی
 - لنډه دا چی د جاندا د به خوله کی د زوی به لځای سیخ راشین شوی و
 - لځکه چی د سیخ له خولی خورل می

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه بوهدیم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د بویتلی له باره ورغلی م . خو دا لعل می له روغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - روغنی می بویتل :
 یاره جاندا د (تاخو به یو وخت د سیخ له خولی خور له خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیږی نوزه د سیخ له خولی خوراک به ما نارینه پوری نه پی بوهدلی .

* جاندا د زمانه دی بویتلی سره لږ
 * موکی شواووسی ویل :
 * - هغه وخت چی موز د سیخ له خولی
 * خور له نوزه به کونوی مخازه کی
 * ما مرم . خواوس می ته هر ویلی چی
 * تقاعد می کړی دی او به کورناست
 * پی
 * اویایی د خبرو په لږ کی به دی -
 * وپوهولم چی په څه ډول می د سیخ
 * له خولی خور له
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری دی بوهد و سوداوی - لوهر لعل
 * چی له کونوی مخازي څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی یو لعل هغه له نظره
 * تیره کړی . که بوجی سوری وه نو می
 * له شکه به د جاندا د سیخ له
 * خولی خور ل درته به ثبوت ورسپی

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا روغنی اخلی . لځکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم تر فور او څیرنی لاندی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو څیړنی

- پنی کی د عقل له ارادې وروسی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیایی .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د څیړنی څیړنی

د اشپز برس او انرد بنجاره هنی ته څیړور کوکی چی د فونیس اوترکاری پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانۍ په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هنیسی وروسی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

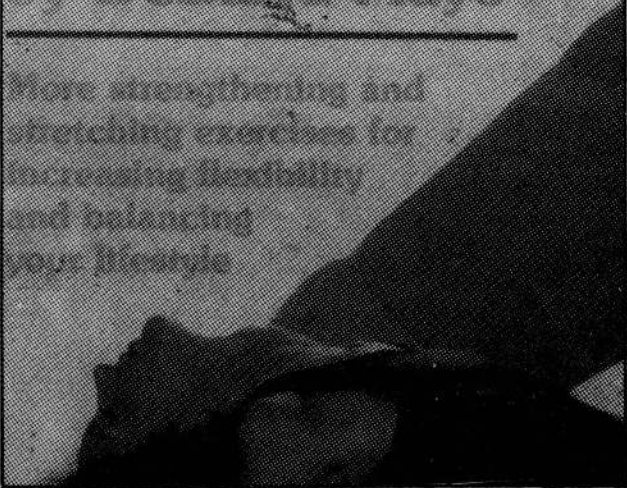


Runner's World

YOGA BOOK II

by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربہ ستار

باعضله های تان آشنا شوید

عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپ ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	مسئول حرکات گردن
ماهیچه های سه سر	قسمت طوی ناحیه طوی بازو	شانگ ها را بالا میگذارد

حله های متوازن نشان دهند -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در رک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت وظیفه صده عضلا - تنی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منحنی بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا میس خلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دوسر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دوسر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه در جریان تیرین حفاظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کمی را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پروسی	جناحین قسمه علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را در جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	ساق	بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

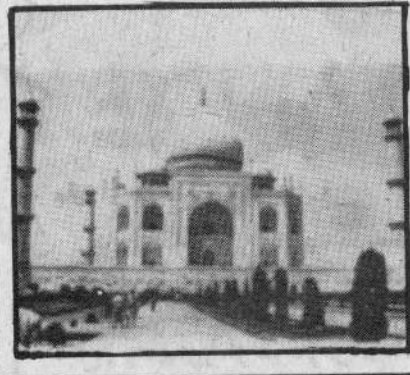
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج پاستور
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
پاستور تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش پستور
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله پستور
ها طی هفده سال از هم پامید و
حاشی که اکبر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکبر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن مانند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دهللی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
* لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم
* در تعلیمی درس به جی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

* میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

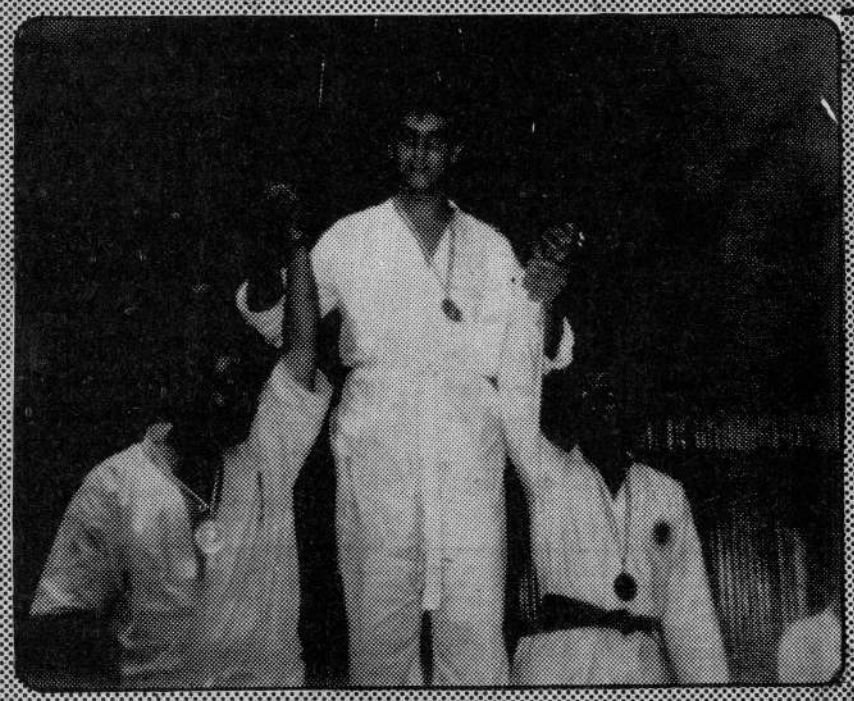
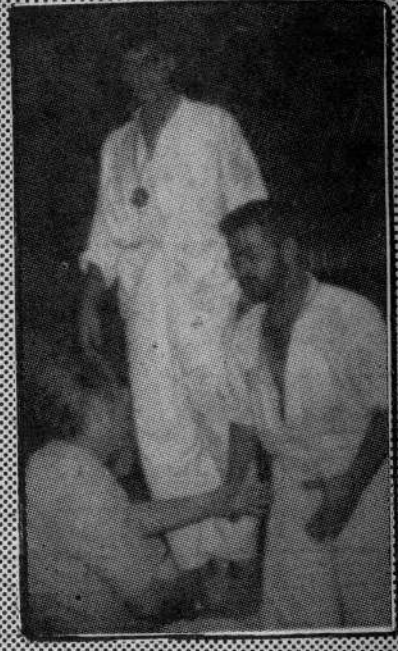
* در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آماده
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم.

* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده و با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمېی توریالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقي رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته ټکي یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دې یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کید و په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې راقلي دي :

((که چیري د ستورو سلسله نه څلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسني . د ایه د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو څلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کيږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کید ونکې یا نه لیدل کید ونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصویر کړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په ایزدو کې هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلایي)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري په ډاگه کيږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به پیدا نه شي چې په زغوره د دارنگه څرگند و او رک یولوژیکي حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخبه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شې امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د نننیو پیژند نو په رنای کې وڅیړو . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلې - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور خپرولو وړ تیا لري . (ځکه چې د کتلې - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - په داسې حالاتو کې - محاسبو ښودلی ده چې دا نور خبرونه به چارپیره پورتنی اویو برابروي اود تود و څي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول د ویره اندازه تود و څه د ستورو د سطحې د تود و څي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود و څه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود و څه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري - اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیزي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښی ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکې خو ساکن دي - فرض کړو - ترهغه لحاظ چې پوهیږو نوره یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید ډیرې کم شي - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

آقای عضلات...

په ۲۲ صفحه

مردان مسلح مو فغانه مچنگه کوئې در هر دو فلم مانند یک حیوان مچنگه ه زهرا او حرف - دفاع و رهائش را از هر در می مباد -

ند وپس . او په هوج چوږ فکر نس کسد . و در زنده کی تنها به خودش انکار دارد و بالای خودش حساب - میکند . ان چه درین فلم برام خو - شایند است این است که من رول هر - کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگوید ه او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قش مچنگه هر روز پیش قطعی نیست .

د ایر کتر فلم په چار د فلمر " در زمان آماده کی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

به نیت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام .

من مجبوراً به سالون تمرینات هر - گفتم و دو ماه روزانه ه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ه کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت .

بعد از کونن هارتولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دفترکی د پانچ . قاضی او باخبره سړي د همان او د خلکو د فولولو چل ول وگوره . دغه سړي چی په یوه رسمی اداره کی د فورومامور دی یو وخت یی له جا اوردلی ووچی تردری سوه افغانیو پوری بهی اخیستل په پلو ((رشوت)) کی نه حسابیزي او شازوال حق نه لری چی له دري سوه کو افغانیو پاندي د پلو په رسم د جا لاسونه ترشاوتری . نوله دقسی ((قانونی)) لاری څخه په گنی اخیستو سره یی د فوروی د کولو په وخت کی له پوتن څخه له سهاره تر مازد پوره پوری په وقو وقو کی دري دري سوه افغانی په دې ډول واخستی چی د تولواختل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید . د فورومامور یی مامور چی همان هیتکه ورته پدی خوره بهی بیس په دغه ډول دلس گونوزو څخه چی دلس گونو ملیونیو خاوند وو . څو په پای کی . صداقت او پاندي کی هڅه چاته هم غاړه نه زدی . ښک چی له قانون څخه وتلی از ناجایزه کاری سرته نه دی رسولی .

زن بسیار پیر در قره در باره چیزهایی برای گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صده سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود . ششصد و شتر از آنروز ایتان ها از لندن به ایران آمده بودند . بخاطر صحت خانم ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب يك واقعه وحشتناك اتفاق افتاد . صبح روز بعد آنها تمام ایتانها را در یک کتافه و چله دیگری در آن کتافه می کردند . خانم ایتان بعد از آن خواب دید که در آن کتافه یک نفر میگوید :
 - او چه دید ؟ فلم چی اوست ؟
 - خوب منم اینطوری است .
 در یک عالم اکتوبر يك سان بسیار عجیب به خانه ایتان هارسیده او به یک کتری سرخ روشن رسید . بود و لباسش بسیار کوتاه بود که بشکل یک مینسک زانوایش میرسید . موهاش کوتاه و چوسی شده بود . سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال میکرد . او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از چاشت از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو وسط یک صندوق کوچک نقره یی آتش زده بود ، به حد قوی فرو میرود و آنرا از ذهن ویلی خود خارج میکند ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود . آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن مینمود . در اطراف سکوت حکمفرما بود . الهزابت منتظر بود . اوسید است که بلیندا چه میخواهد بگوید . الهزابت . . . پلی . انها تراد پد مبرند .

مردم عجیب ، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود ، بعد از آن گفت :
 - الهزابت ، در باره ایتان ها جصدانی الهزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت :
 - من . . . من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست . قبل از اینکه در بین باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم .
 وقتیکه بلیندا این سخن را می شنید ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بچل از دستش بیفتد .
 - آری آن که در این اطلاع میدهد ؟
 من مطمئن هستم وقتیکه داخل فاسدی بکشد که در دستش بیفتد .
 من فکر کنم آنرا در وقتیکه از دستش بیفتد .
 - او چه دید این همه وقتیکه میزد :
 و ترسناک هستند . من یکس باخبره بد داخل اتاق و یکتور ایتان ها در راه بودم و بخاطر میاورم که انرا در همین کتج گذاشته بودم . این چه معنی می دهد ؟ آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید ؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد :
 - این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشت و آینده باهم متلاقی شده اند . اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد . اما بگذار برایت چیزی را که در باره ایتان ها شنیده ام بگویم . . .
 - قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک



ها را با قبول خطر موقتاً اجرا میکنند .
 فلم اخیر او " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه يك قاضی ناسرخی سپهر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد . یکی از دایرکتوران میگردد :
 از نولد در سپهر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین هریه " سینما " هست ، شاید او يك " بان " و دیگر برای سینمای امریکا باشد . او با " کن شریور " برادر زاده - رئیس جمهور سابق امریکا (کنسلی) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه میکند .

که فراموش کرده است که سینما بطور عام يك ظاهر است و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند .
 دایرکت فلم کو ماندو در باره ارنولد میگوید :
 بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارنولد در فلم کو ماندو مانده يك پلنگه با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح يك کمر بند سماه کونگه فو است . و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرات نترسیده و صحنه

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معروف شواریزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه يك و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گویند :
 " من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو يك و کیل مدافع داریم و ظالما در يك سالون در لوس انجلس تمرین میکنیم ، ما تصمیم داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر بصرف کزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو - کسی ستلونی صرف شده است در سپهر نخواهید داشت . میباید او اسپاسه

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گریختم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشناسان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دربی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنش
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایتز نید اند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میگردد، باری د رانشیز
 خانه منزل دستاتم را میشیز
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار)
 را برقرار ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی—
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا پرده
 مخفی میکردم. در آغاز ((والتر)
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معنی روح نفسود
 کند او به چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بستشده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد یا نه.
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید؟
 یک درصد؟ بلی!

گفتم : نفسی یعنی کبد تر
 شده ام .
 در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کرکتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و نفی باقی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل داپید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحبتند هستند " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپید انسان
 نباید چنین باغد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزنان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت که باید
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند باید
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر حوصی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صایب رهایی یابم و همین
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند —
 بهیتم : آنچه در صفحه (۹۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با معالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید:
 " وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد.
 وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقداتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تداوی و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند.
 که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهیه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرخصان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

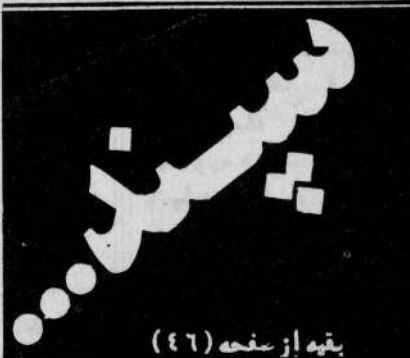
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری د اسی برا- بسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندیگان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریح به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویر اوماته ته یوازی بریبودم "

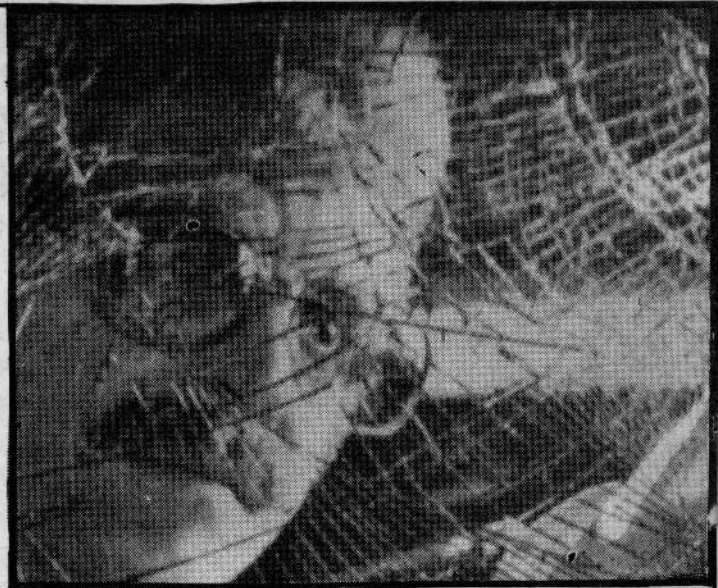
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم.
 تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایی. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید.
 - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرز آوزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید.
 - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم.
 شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتی های دارید.
 - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تا زمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که برن عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت نوع بد آن است که نیازمند تدای د تبقی است واگر این نوع د پیریشن تدای نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدای اساسی چنین

د پیریشن تدای کیمیاییست که از آن نام بردم و بطور قاعد ه از جمله پنج تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشود ویزت داکتران روانی یک تکویر هم تدای چنین د پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدای رامشکل تر میسازد تدای برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (امین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (امین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اتی د پیریشن) و اویه های بنی موثر اند اکثر داکتران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد از تدای بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدای ثانی پرداخته ووقتی احساس میکند که به د پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به داکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش و پاسخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد ادا گردن پیریشن نوع دوم بود شاید به تدای شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم داکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به گام مرگ میسپردم - داکتر رویه من کرده گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت سرویس آراسته و پرتوهایش منظم بودند - مقایسه با داکتر بیشتر مهر با نتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید :
- از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی !
گفتم :
- منفی یعنی که بدتر شده ام در فکر نفورفت وگفت :
- نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدای اصلی هر دو نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای د مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ولی داکتر از منم یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردیدند -

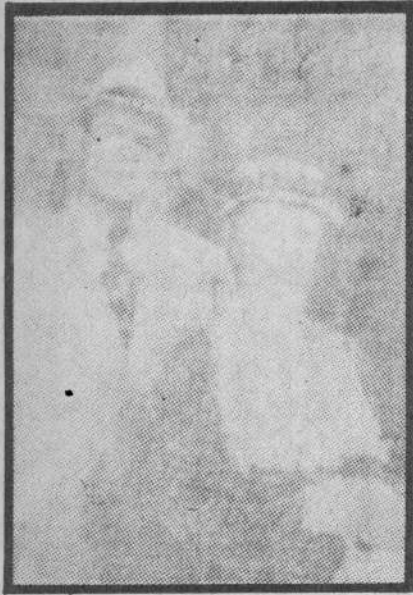
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید :
شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشای نلی از خانه بیرون - میشدند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها شب به خیر گفتم به بستر خواب رفتیم یک گیلان و مسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدیم وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم این بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم راند و عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چندین (سوزن بیچگاری) در نقاط مختلف وجودم نفورفته است - کوشیدیم ریسانها و تسمه ها را باز کردیم ویا بکم در همین لحظه د کویور معالجم نزدیک نشد و یا چشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سردرد می آید از

در وجود به چشم نخورد و نه من بان علاقه داشتم داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن به کلن انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسیلیم متوجه گردیدم از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و درباره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون و نه از صدای موتر میترسیدم و نه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدای شویند

سخنی چند درباره تدای انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدای - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میسرسم :
- نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد درد پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلاً سبک وشی از وظیفه و نسا امید ی از بیدار کردن کارگر ویا

تغییر مید هی : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرابه وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت داکتر به من گفت :
بیا بید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدای مرا قبول کنید ؟
بعد از تکمیل پاسخ دادم :
- بلی !
نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم اختلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (بسه خود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و داکتر از خوشی (در لباسش نمیگجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کوسروس مکمل دارا) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود

اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خوراستم به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه اسکارهایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کنایاتی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - "بر سفورد" هم مثل "پتتر پیر" - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" - فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه محروم می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوچ - تر ساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آستانه یی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خنایلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودی خود . یوسف
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده سی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی دی . یوسف می زینار
 وکیچی بی یوسفارچی نغاره چی زبانه
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کرم .
 د یوگال مندورامندونه یوسفه موشوم
 چی د نه اجازه بی واخله . دوه پار-
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفه کم چی وای
 له نشریزی وای تک نوازی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستا به لارستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - دري زامع اوخلولورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه به نره له لرم نسو
 اولادته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود دی ویزدی هم
 له شوم .
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوه خاطره
 که وای خنکیه شو .
 - یوسف به لنگره اکی مو خنکیه یوسفه
 لومار کولوسو مگره یوشل لری وای
 خنکه خوند به وکزی چی یوشل کسه
 ولار شوان بره د ساز کولی بی واخله
 راشو . به هدی یوسف کی یوسفه لغام
 خنکه چی د زینکله لری و د موشوم
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
 چی لغام به رسید وینا ران دوسره
 دیر شوهی به کاسوکا سورد . هغه
 نفر وویل زه دوه کوئی لرم نویدی بازار
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کرم . سهاروخ دنه له بدتوه
 وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه هدا اوجه
 وه چی بیسی بی راکری اوبره د سازه
 بیره رانلسو .
 - ستاسی ترنولو لویه آرزوخه شی ده ؟
 - زه د خنیل وین له ، د د یو مجلسونه
 چی زه به مده ان کی به خاد رانسه
 طبلی فز می اود دی راه به کنولکیسی
 لاسه او فزوله راباندی کوی د یوسفه
 اخلیم .
 زانار کی چی بیری داره شی خوبره
 ینکی دی دغه زما د اشناکشی دینو د
 خدا به فوارم چی آرامی شی . سافرا
 بیره به خیل وطن شی . چی برفی
 لنگره اکی ، شنه باغیله ، بزرگانه
 او خوینی اوجلسونه اوچی اولورگی .
 - ستاسی د هیلی د فرسوه کی به
 ایسه .

چمن د

د (۲۲) مخ پهل

- ستاسی د دی یوسفی سره می د پلار
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زویه
 هنر به زده کوه خنکه چی زویو چینی به
 کورکی یواچی نری شوی . د میونی به
 هکله می باید ویزم چی هنی به
 واده کی زه طبلی وهلوته مجبور کرم نو-
 اوس به هغه شه ووی . خبره داسی
 ده که چی موراده و اوله ((ورا)) سره
 د خسر کورته ورغولوی ناری راولولوخسر
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله وینه
 وهی ناری له شی بیولی . او بدی توگه
 بی به خنکی واده کی راباندی طبله
 فزوله .
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یو
 برسر دی فوارم یوه شم ستاسی بیری به
 شه کی دی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی فزوله
 پهل کرل کونیم چی کزی چی میسه او
 اساسی طبله زده کرم . س بیره بری
 چی توه می رازده کزی ، به بیجورکی
 می هم زده کوه کزی او استاد هانم
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره
 هم بلد به لرم . زما طبله به علی توگه
 زده ده . زه طبله به خنکه وهم که
 به گوته . اود طبلی آواز باید دوسره
 اوجت دی چی د زیر اوم فزی باهند
 پلغوس خنکه ورسیزی . باید خرنکه مگر
 چی دینتو اودری موسیقی له پاره د
 طبلی به فزولوکی تیر شته . خنکه
 دینتو طبله بحانته جلا تالونه لری لکه
 د تکیوتال ، تیگره ، تیواس ، شا
 د (نهی تال) بلبله ، شادول اوحنسی
 جو . هدا طبله دی چی یودی طبله
 فز وکی دینتو طبله به اودرسته له شی
 فز ولسی .
 - تاسی د طبلی ترخنگه نورد موسیقی
 به کومالاتی و هیجزی ؟
 - به آرومیته ، نغاره ، بنجوا و ریاب
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .
 د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
 ما به بیجورکی د پوهلر مند ویزخا سره
 بنجو ولیده . خوینه می شوه هغه راتسه
 به خوبور سوکی زده کوه اوچی بیره وطن
 به رانقل د نغان سره می رانره اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
 یل دی لوکیس (هنر به ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یل-
 دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی
 در نقش هارو و نقاشی طلوع ایرلندی -
 " کهنستی بران " در فلم " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی یل دی لوکیس " پس از فار
 یافت جا یوه ظاهره دامت :
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم
 از یک عامل کسب نورو کردیم و از ساد-
 آوری تلاش هایس که کهنستی بران بره
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
 بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامعه
 افرانجام داد .
 گفتنی است که " کهنستی بران " به
 دلول فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
 من " به کارگر دانی " جیم میردان " -
 ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر
 او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
 بهترین هنر به هغه نقش اول مرد " مور-
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا
 هیوست خانم دیزی رابه هده د ادا ما او
 هم در مهارش نهایی آرا ، مانند " ظ
 کروز " مغلوب " دانی یل دی لوکیس
 شد .
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که
 خانم " برونه افریکر " هنر به هغه ایرلندی
 که در نقش مادر " کهنستی بران " دار
 این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر-
 به هغه زن نقش دوم را به هده و اسکار -
 بهترین هنر به سرورد نقش دوم نیز به -
 " دیل واهینگتن " رسید که در فلم
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هائی
 ساهیبوست یک گروهان در کور در جنگ
 های داخلی امریکا " بین ایالت های
 شمالی و جنوبی این کشور در کور
 نورد هم " رابه هده دارد . " افتخار "
 مجبو هاسمجا یه اسکار به خود اخصا چی
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم
 دیزی " بر افتخارترین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کسان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسا موتر سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. * سرگرمی دلخواه: تماشا های فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بند پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

نهاد های مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبیزدی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پیکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پیکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغی، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطغیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواید در اعتراف گل محمد را کد کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواید که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند، موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند، به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته، من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!

اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینوات چی شد؟)

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیسر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کد و میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینوات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زینوات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زینده است، امر خارند وی هدایت میدهد که پیداایش کنند.

امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد. جانشر از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقاته ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینوات از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول های زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

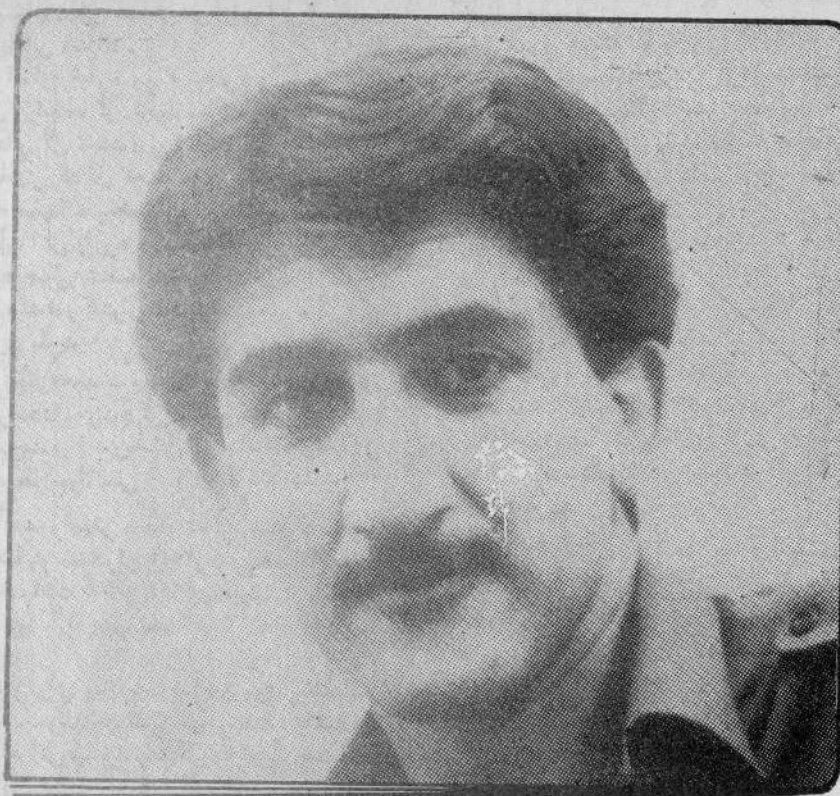
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً -
ختی از تیاتر ند آرند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رویه رو
ساخته است .

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدال . یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و بازم همان گم تپلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤیای کس
بخواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

دارید ؟
- اکنون جریان کارهای میتودیک
ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون برد و
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
اند .

• چرا ؟

- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

میگرد که چقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .

سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمپدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپونه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب
 و گردهم آیی ها را میخوانند. میپرسند:
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد. اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگرند
 خوابکاری هایش را میتوانند ببینند.
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق توجه اول
 قرار دارد. استحقاق نام (سکو)
 ندایم!

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیه کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم.
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی) و
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من
 به نیروی آنان ایمان دارم.
 * کارهای آینده تا ن چیست.
 — یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیلی
 باز یگران اساسی آن خواهند بود.
 کوشش میکنم که این بیسیها را تا به
 قریان آماده نمایم. برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت.
 * اندکی از خود صحبت کنید؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم. اکس
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
 مجرد استم بی خانه.
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم؟
 — بله مجرد بودن بی سرسینه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 نه بر طبق دستور از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یه شته نیاز به
 دستور و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد.

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر.
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند؟
 — چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
 اتحادیه انجمن های هنرمندان و
 سازمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد.
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس.
 هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد، استعداد های خوبی وجود
 داشت، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت. من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم.
 * شما در کجاست و تمرین میکنید؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است؟
 — متاسفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابر وجود دارد. متاسفانه
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد.
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود. تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند. تئاتر از مردم دور شده.
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد. بی روح و خشک است.
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوز که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تئاتر
 کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده. توجه
 عمیق به وضع تئاتر موجود نیست.

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:
 نادیه "رضای" فارغ لیس سلطنت
 رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال
 چارم هاید رولوی پوهنکی زمینفناسی
 پرونتون کابل - ملالی "کشی ملال"
 از لیس آنته فدوی و سو ما "نهایسی"
 شمس الدین از ولایت هرات و مکتا -
 "احدی جهی" از لیس شهید بلخی
 انیسه مقل پناه و شامیرخان تورج -
 هرای و سولیا صدی از لیس جمهور-
 یس و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
 "طنین" محصل پوهنکی تاریخ وادبیات
 پوهنتون بلخ و آدیته "هایسی"
 بهزاد "از خیر خانه مینه و محمد
 نسیم "بلخ" از مخابرات ولایت جوز-
 جلال و وحیده "راش" از لیس
 جمهوری و مانیلا "ابراهیمی" فزیه
 "مثنی" از خیر خانه مینه و شریفا
 "صدزاده" کارمند وزارت امورخویش
 کتنده گان و آفسه "صدیقیار" محمد-
 هاد "آکفا" "جویشا" بهیارباغتری
 نوراحمد سلمی "احدی" محصل
 تخیلیکفت و کارزار شریف و محمد
 اصغر "توری" محصل در اتحادیه
 روی و همیا "مزیز" محصل استیوهی
 پوی تخنیک کابل و رویا "رسا"
 وسیده "رامش" محمد نجیب "رحمی"
 یاسمن صباح لطیفی از رابعه بلخی
 نادیه امید کارمند شورای شهر کابل
 چ م و رویا "نسانه" استیوت پدا-
 گوی کابل و رونا ضمیری از مکرورسان
 سوم و عزت الله بهمان سرپاز فرقه
 ۱۷ پیاده هرات و سوما لطیفی و -
 بسوده هاشمی و قدسیه "هونانی"
 از لیس حره جلالی ولایت پروان -
 محترم فریا نورزی محصل پوهنکی
 طب اطفال
 سلام های ما را نیز بپذیرید - امجد
 میهم رسوده های خوتنراتا برای ما
 بفرستید .
 محترم نیلوفر نوای و جاوید هاشمی
 طرح جدول ولی را که فرستاده بودید به
 طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
 تان سپاسگزاریم .
 محترم ظاهر "فاجو" افسر قطعه
 ۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پیاده
 دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
 صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته
 های بعدی تان استم و فاجو باشد
 محترم امیرخان سرپاز
 مطلق از شما را بک قطع فوتوسی
 تان گرفتیم . نوشته اید .
 میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
 خدمت سرپازی و پوهنکی زورنالیزم را
 که سخت به آن علاقت منباضم بخوانم
 و همچنان در مورد همسر آینده ام باشد
 بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
 با بعد با گذاره و تحصیل کرده شوهری
 اخلاق و خوش قراره

ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
 میکنم و با شما یکجا میکنم آمین بار
 المالئین .
 محترم منصبها "الف" "زنا" از -
 فابلی های مسکری سید نورمحمد شامیه
 آن قدر که شمایه خاطر چاپ آن مطلب
 اصرار ورزیده بودید و با چیز قابل چاپ
 در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
 شما را ستایش میکنم .
 محترم لایلا "فرحت" محصل پوهنکی
 علوم طبیعی پوهنتون کابل
 مطلب مفید و مقبول تا آنکه در رایله
 به صورت فرستاده بودید در صورت -
 امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
 درصد نیدهم . سپورتین و خوش -
 اندام باغید
 علاقه بند جمله محترم لایلا "سعادت"
 محصل سال دوم پوهنکی تاریخ وادبیات
 مطلب فرستاده شده تا آنکه محترم ظاهر
 ایوبی سپردیم تا از آن مر یا میج تهیه
 نماید . افتتاحی خوب برایتان میخوا-
 هم .
 محترم سارا "حیدری" محترم همیا
 احدی زی کوهستانی و محترم حامده کوب
 هستانی از لیس عالی مریم
 خواست شما را حتما در نظر بگیرم
 شکیبا باغید .
 محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -
 پنجه فابلی خیر خانه مینه
 بانا سف باید به آگاهی شما برسانم
 که هنر مند محبوب "سایبان" در بستر
 بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
 و یک دست او فلج گردیده است . -
 احساس شما را قدر میکنم .
 محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیکم
 ساختمانی و جیبو دیدی
 سلام های گرم ما را نیز بپذیرید . از
 لا به لای نوشته های شما این رباعی را
 انتقائین تان برگزیدیم :
 شهرین و نرفهاد
 پیوسته به یاد لب شهرین و فرهاد
 جگرد ز تلخگامی خود هفتپاد
 جان داد و نیافت کام دل از شهرین
 شهرین میگفت و جان شهرین میداد .
 محترم فهیمه تنها "صدیقی" از لیس
 سوان خیر خانه
 به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
 شود که "متن" عاشق . . . نشده
 و غم زلمی هم . . . نگرفته ولس پرسش
 سوم تان من و راز دار باشی را بی حد
 نتا شس ساخت . . . برایتان دید و میج
 میخواهم .
 محترم رویا "روبین" و محترم منسا
 "دریا"
 به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارابه
 بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
 با بعد با گذاره و تحصیل کرده شوهری
 اخلاق و خوش قراره

محترم غلام حضرت ستانگوی سرپاز -
 کتدک تحلیس فرقه دوم پیاده
 احساس تان را قدر میکنم اما با پسند
 یا تا سف بگویم که مطلب تان رانتوا -
 نسیم نشر کنیم . نکته هارا در صورت -
 ضرورت چاپ خواهیم کرد .
 انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم
 محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری
 از شهر مزار شریف
 سلام های ما را نیز بپذیرید و نوشته
 از شما گرفتیم . آن چه راکه در مسورد
 "کدو" نوشته اید از آن "پزانیسی"
 خوشتر تهیه خواهیم کرد .
 تفاحه آفت شرافت است و دروغ فاکت
 سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
 است مغرور پسندی و آفت جمال است
 هوش آفت دین است .
 محترمه فهیمه "سلیمان خیل" فارغ
 لیس رجائی ملکه ولایت سنگان
 سلام های ما نیز نثار تان باد و نوشته
 های خوب خوتنراتان را برای ما بفرستید
 با نطق مورد علاقه . شما معا حبه خوا-
 هم کرد . موی باغید .
 محترم حسنی بهار "بابکر خیل"
 نوشته اید سلام را "فلیک" بگویند
 هزارها بار علیک (با مطالعه مطلب
 ارسالی تان و تطبیق نسخه ی کسه
 فرستاده بودید و نزد یک بین را
 خواب خوش فرو برد . . . او با چشم
 های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
 جمله بفرستند .
 محترم درهم بخارن محمد میران دجورتان
 بنار دهارندی بوز انسر
 زود سلام مینه هم ونی و ستاسی په
 خیل قلم لیکل همر مود شمر دصفی
 تصدی نه و رکسر . ستاسود همکاری په
 هلسه .
 محترم محمد طیب دولیان
 سلام های ما را نیز به خوشه های
 شگوفه ناریک بپذیرید . اعمار شما را به
 تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعرباشید
 محترم انیسه مقل پناه فارغ لیس مریم
 سوده کمدی شما را مطالعه کردیم
 زیاد هم کمدی نبود و آنرا در مرتیان
 مر یا میج انداختیم . استعداد شعری
 تان را بارورتر میخواهیم
 محترم عبد اکرم که مزار سرپاز فرقه ۸ -
 پیاده بنگلان
 شعری راکه از احساس مردم دوستی شما
 بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
 به تصدی صفحه شعر سپردیم . اگر
 چانس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
 خواهد شد .
 محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زبوری
 محترم بلخس نورزی و محترم هوس لیب
 محصلان پوهنکی ساختمانی استیوت
 پولی تخنیک کابل
 هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
 نماند و محموله راکه نامه های دیگران

یک کمیشن و چهل قلندر ناسه
 مشترک تان به ما رسید . . . اینک یک
 نگاه تان را نشر میکنم :
 در یک مجلس هوشنی و خانگی بسا
 آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکس
 از همانان آهسته در گوش مری کسه
 در کنارش نسته بود و گفت : جسی
 صدای دلخراش دارد و او را میشناسید?
 مرد پاسخ گفت :
 بلی او خانم من است
 همچنان که ناراحت شده بود گفت :
 معذرت میخواهم و اما به نظر من صدای
 خانم تان چندان بد نیست و فقط آهنگی
 راکه میخواهند خیلی بد است و دلم -
 میخواهد بد آنم کدام احساس چنین سموز
 مزخرفی ساخته است و او را هم میشناسید?
 مرد با خونسردی پاسخ داد :
 بلی خود بنده هستم
 کارتن های ارسالی شما را به تصدی
 صفحه مر یا میج سپردیم و منتظر
 همکاری هر چار تان شما در چار پاکت
 میباشیم . . .
 محترم لایلا "صدیق" متعلم لیس سلطان
 رضیه
 نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
 استعداد خوبی برای داستان نویسی
 دارید و به شما توصیه میکنم که باز هم
 بنویسید . منتظر همکاری بعدی تان -
 استم .
 محترم غلام نبی جهی
 آن چه را برای لایلا "صدیق" توصیه
 کرده ایم شما هم مطالعه نماید -
 منتظر همکاری هر چه خوتنراتان استم .
 محترم ثریا "فهی" از صف دم لیس
 ملالی
 مطلبی راکه در مورد هنر پشه هندی
 "چاچی پاندی" فرستاده بودید -
 گرفتیم چون از نهایسی که ترجمه شده
 است و مادی نکرده بودید نزد ما -
 مشکوک بود و لذا نتوانستیم چاپش
 کنیم . از همکاری تان سپاسگزاریم .
 محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی
 احترا مامات ما را هم بپذیرید . هاینک
 نگاه تان را بدست نشر میسازیم
 "پولیس از دزد ماهر کی که به دوکان
 جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید
 دوکان را چی گونه باز کردی?
 دزد پاسخ داد :
 طریقه باز کردن را غیر از شاگردانم
 به کسی یاد نیدهم
 محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
 این سنا و محترم عالی یوسفزی محصل
 سال اول انجستوت پو لس تخنیک و -
 محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب شو سط
 زلیغا
 هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
 نماند و محموله راکه نامه های دیگران


به ما نرسیده فکاهیهایی فرستاده شده
 تان را به مرجع اصلی آن سپردیم . هم
 چنان از توبه یوسفزی به خاطر ارسال
 هست کارت زیبای شان تفکر میکنم . و
 بزود طرز لاف شدن پرسیده اید و باز
 کنید خودم یا مشکل چاقی رو بهو استم
 هر گاه راه ملاحظاتی یافتن شما را هم در -
 جریان میکنم .
 محترم ملحه "دریش" محترم ذککه
 "ساحل" و محترم رویا "مهدی" از
 شهر مزار شریف
 هیچ نامه یی پیش از پاسخ گوین در
 باطله دانسی نیافتند . . . اینک سپرداریم
 به پاسخ پرسش های تان :
 ۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند
 است و این که چرا آن برنامه از این رفقه
 پر سفست که باید از اداره مربوط -
 رادو تلو یز یون پاسخ بگید .
 ۲- اکنون برای اجرای یک سلسله کنسرته
 ها به خارج کشور سفر کرده است در بار
 کت به کنسر هر گاه کپ های جا لبی -
 داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد
 یعنی هم ثواب و هم خرما .
 ۳- بلی به راحتی راستی داکتر است
 صاحب اش در یکی از شماره های حساب
 ۱۲ مجله سپارون چاپ شده است و آه
 را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را
 خواهید یافت .
 محترم فرزوان "فوش" و محترم غمسه
 فوش از لیس حوا یلمخیری
 شعر فرستاده تان یک کی بر ما هم
 گران آمد البته در قسمت "مطر" و اینک
 پاسخ پرسش های تان :
 ۱- کار دل است این کارها
 ۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
 ۳- شادم تصدیق میکنید که موهایش
 زیبایی . . . مگر این طور نیست ؟
 ۴- سه برنامه را پیش بردن خود و -
 هزار و یک کپ است . به امید
 همکاری های بعدی تان هم حرف باغید
 محترم عبد الحیدر محصل سال چارم پولی
 تخنیک کابل
 نوشته طنز گونه تانرا خواندیم
 خوب دارویی بود . . . راز دار باغی
 قی البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
 و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
 و مطلب از چاپ ماند . منتظر نوشته های
 بهتر شما استم .
 محترم امید "پنهان"
 سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
 به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسسته
 را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله
 فراوان نصیب تان باد . منتظر نوشته های
 تان میباشیم .
 بسمل الله بسمل و محصد صادق محصلین
 مرکز تربیه مخا برات
 هر دو نوشته شما را گرفتیم از خمسر
 "شراب ریح" گذشتیم و بچکاری را به

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است
 سپردیم حتما به درد بخور است .
 به شوری اتحادکی دحقو قو دفاکولتی
 در رم کال محصل .
 محترم شعر افضل "ولی"
 ستاسی د به احساس عمده د مجلس
 به هکله بنفنه کوب و ستاسی دلیک په
 هر یکی باندی به غوروشی .
 هغه عه چی بود محترم صدیق محترم
 به هکله زویو به جمله کی لوستی دی و -
 حقیقت لری . ستا د لری او نبی هکلا -
 ری به هیله .
 محترم عبدالمصو سرپاز کیمساری نظامی
 ولایت بلخ
 از حسن نظر تان در مورد مجله اظهار
 سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
 امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
 سپاسگزاریم .
 محترم سارا و الماس از ولایت پروان
 نظر تان رادر مورد مجله سپارون -
 تجید میکنم و نوشته های تان را بصتند -
 بیان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله
 تان را آفرین میکنیم . منتظر نوشته های
 مقبول تان استم .
 محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله
 امینی از لیس عالی زرفونه
 سلام های تان را با امانت داری کامل
 به کا کا "رهیم" سپردیم . اینک پاسخ
 پرسش های تان در مورد هنریندا
 ۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -
 است . . .
 ۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویند ولسی
 تید برفت . . . شما هم زیاد درین مورد
 فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند
 است آوازش را بشنوید و برای تان کافی
 خواهد بود .
 محترم نجیب الله سرپاز
 نامه تان را که برای صفحه "دختران
 و پسران" فرستاده بودید گرفتیم
 باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
 احساس و ظنهر سخی تا آنرا تجید میکنیم
 به امان خدا باغید .
 محترم صمیم الدین "صانع" سرپاز قوای
 هوایی و مداخله "هواپی خواجه رواش
 کابل
 سلام های راکه با گری ۱۵۰ سانتی
 گراد فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
 را گرم کرده و ولی کم و بیش پنجه های راز
 دار باغی را سوختاند . از چار بیس های
 محترم امید "پنهان"
 سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
 به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسسته
 را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله
 فراوان نصیب تان باد . منتظر نوشته های
 تان میباشیم .
 بسمل الله بسمل و محصد صادق محصلین
 مرکز تربیه مخا برات
 هر دو نوشته شما را گرفتیم از خمسر
 "شراب ریح" گذشتیم و بچکاری را به

هانیم . صفحه "گفتزار سوخته" به
 اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
 ادامه خواهد داشت . تقاضای تان
 مبنی بر مصاحبه با طنز نویس خوب
 "هارون یوسفی" در نظر گرفته
 خواهد شد .
 محترم بلخس جهنکی محصل پوهنکی طب
 کابل
 از همه مطالبی که فرستاده بودید
 سپاسگزاریم ولی پس از این بکشید که
 خود شما مطالبی را در باره هنر پیشه
 های هندی ترجمه نماید و سپس برای
 ما بفرستید بهتر خواهد بود و موفقی
 باغید .
 محترم حمید عارف راسخ سرپاز
 مطلب "خواستگاری میکنم" را نشر
 میکنم به امید ادامه همکاری تان
 نیلوفر آرزو فارغ لیس عالی درانی :
 اگر از ما بپشنوید زیاد آثار شاعران
 را مطالعه کنید در مورد اشعار دستان
 چیزی گفتیم
 نسیم "زنجیر" فارغ التحصیل لیس
 سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز
 چاپ های تولیدی
 شادم سلام های ما را بپذیرید
 نامه مشترک شما را همراه با مطلب
 کوتاه تان گرفتیم . به جواب تان
 باید بگویم که همکاری تا آنرا قطع نکنید
 نکته هایی راکه فرستاده بودید نشر
 نکردیم منتظر مطالب خوتنراتان شما استم
 وحید اله ابراهیمی از ناحیه دم
 شاروالی کابل
 طرح جدول راکه فرستاده بودید
 گرفتیم هر گاه ضرورت اقتد نشر خوا-
 هم کرد همکاری تا آنرا ادامه دهیم
 ثریا فیض متعلم لیس ملالی
 همه کارگان مجله سلام تان را علیک
 میگویند به جز بابه قربان که از مدتی
 مرض است . در مورد پیشنهاد تان
 باید گفت که با وحید صابری در شماره
 های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته
 است . منتظر نامه های بعدی تان
 استم .
 زین الدین مرزی از لیس تجربوی
 اعتبار
 سلام های گرم تا آنرا در گرمای یک روز
 چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
 گرفتیم . سلام های ما را هم بپذیرید
 پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
 مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که
 به افغانستان بیاید . اینکار را خواهیم
 کرد . پرسش دوم تان رادر مسورد
 نخب ها ما چه که شاروالی کابل هم با -
 سخ نخواهد گفت . منتظر همکاری تان
 استم .
 جاوید احمد متعلم لیس عاشقان و طار
 فان :

بحیره بر مو را

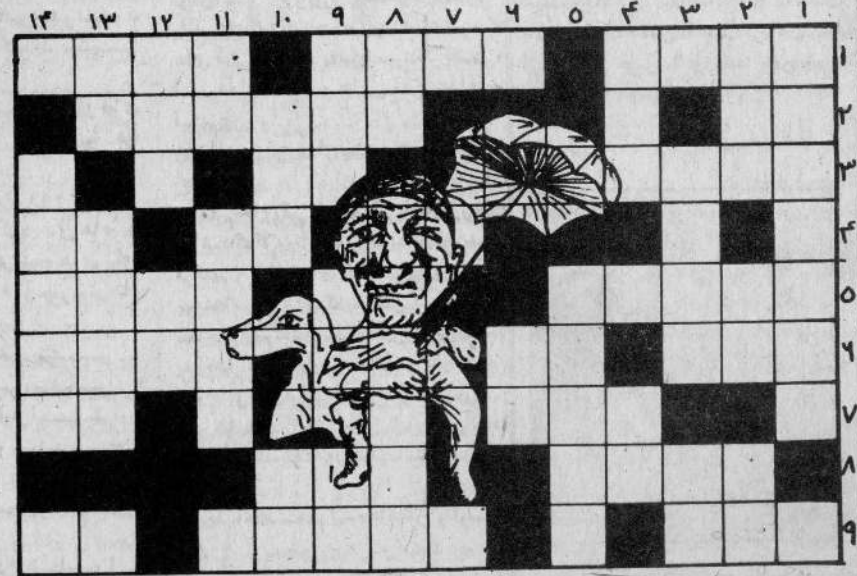
بحیره بر مو را در جنوب غرب ایما -
 لات متحد امریکا بوقصمت داشته عرض
 آن ۴ کیلو متر و طول آن ۳ کیلو متر
 است . بحیره با خصوصیات عجیبی که
 دارد بهوشی می رانند است .
 علما با وصف پشرفت های چشمگیر
 در بخش های ساینس و تکنالوزی تاهنوز
 موفق به کشف تاسی خاص صیات و وسوسه
 گهای این بحیره نگردیده اند . طور
 یک عواهد نشان میدهد هلا و در طول
 شناسان زمانیکه با کشتی های خویش
 جهت تحقیقات داخل این بحیره میگذشتند
 به زود ترین فرصت کشتی ها با سر
 نشیمان خود مفقود میشدند .
 چندی قبل "ژورت" دریا نورد با هر
 فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی
 به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند
 زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند
 حالت عجیبی رو نا گردید و کشتی ها
 همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها موفقی
 شدند تا دریا نورد مذکور را نجات
 دهند .
 "ژورت" پس از نجات در پاسنج
 پرسشی گفت :
 زمانیکه داخل بحیره شد حالت عجیبی
 داشتیم و میتوان آن حالت را نیمه بهوش
 گفت .
 دیری نگذشته بود که حیوان قسوی
 هیکل راکه شکل پشک عادی را داشت
 دیدیم که به کشتی ما حمله کرد و پس
 از آن کسی حاصل ما فرق شد و من چیزی
 نفهمیدم .
 ارسالی محمد ناد رتو خیل



سایه‌ها

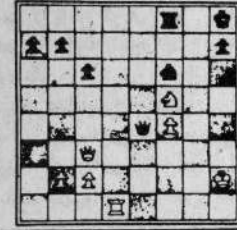
جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخاریدوه
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰

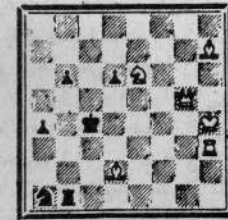


شطرنج

بعد شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



بعد شروع و در ۲ حرکت مات می کند



صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ج
۱۰	ی	م	ی
۱۱	ا	س	ب

جدول

برای شاگردان سطح متوسط

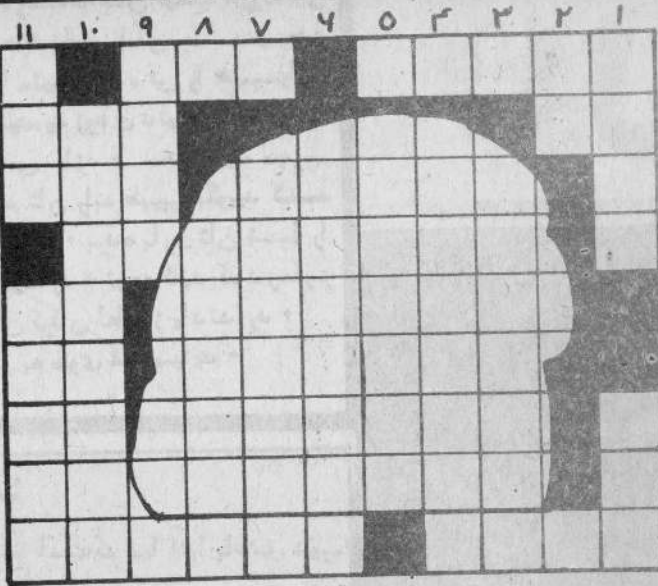
۱۰-۷

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۵- با آن خود را می شویم
- ۶- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
- ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد



- ۷- ضد بیداری
- ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موه ظفین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد . از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچرمتی موقعیت دارد نیز همینگونه فعالیوت جریان دارد . در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در آینده خود بتوانند هموطنان را کسک کنند .

آینده خود بتوانند هموطنان را کسک کنند . کیمته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هاتری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کیمته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کیمته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود . و در فرجام کیمته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و غیر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند .



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما میخواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

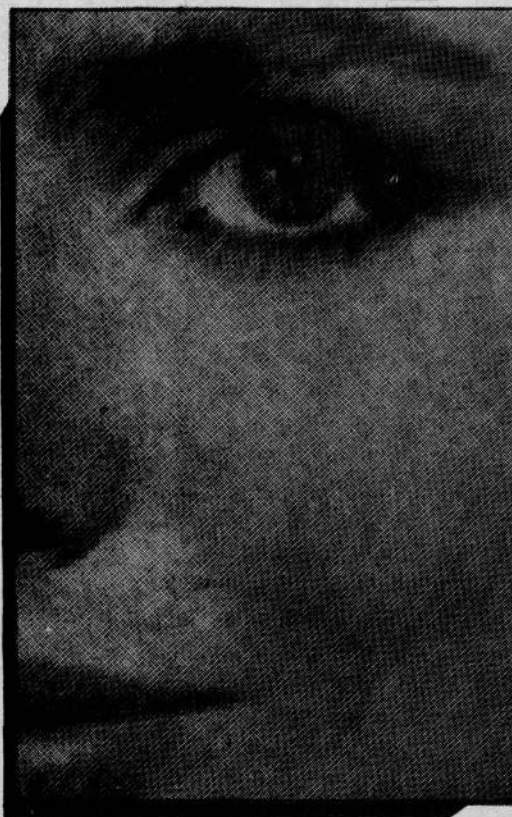
شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسان زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .

متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره - سازی آن عاجز خواهید ماند .



کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک
انواع قرطاسید و شراحت، موزہ عساقہ شما مانند سجادون، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریہ ہا بدتر سے قرار دیند

آدرس: شہر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکہ فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرض میدارد؛
برنج اعلی و مواد آمیزا قوی بہ نرخ مستقیم و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفائیہ



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علممند
کہ خواہش شمول باین کلیپ داشته باشند در کاس شوند
آدرس: سالک و مقابل سینما ملی
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ - ۷ شام

فروشگاه مواد مختی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پتی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنگ را طور عمدہ
پیر چون بہ ضرورت مندان محترم بہ قیمت مناسب عرض میدارد

آدرس: سالک و مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویهای ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام مراکز فروش

بویهای تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه فواید از دست
 ندهید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**